

بسم الله الرحمن الرحيم

مفهوم شناسی مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و گستره آن^۱

(مدرسه تابستانی کلام؛ جلسه ۲)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر رسول رضوی

عضو هیات علمی دانشگاه قرآن و حدیث

چکیده: دکتر رسول رضوی در این نشست با بیان تفکیک بحث جانشینی دنیوی و جانشینی معنوی اهل بیت علیهم السلام در سده اخیر معتقد است: بحث نخست، بحثی تاریخی است و از نظر عملی نزاع بر سر آن فایده‌ای ندارد اما بحث دوم مسئله‌ای تاریخی و کلامی است که امروزه نیز می‌تواند در حل مسائل و مشکلات و بحران‌های دینی راه‌گشا باشد. وی توضیح می‌دهد وقتی از مرجعیت امام سخن گفته می‌شود، به این معناست که گفتار، کردار و تقریر او حجیت دارد و برای فهم و حل و اختلاف و داوری باید به او رجوع نمود یعنی سخن‌شان دلیل و برهان است؛ از این رو به طلب دلیل دیگر نیاز نیست. علاوه بر وجود ادله‌ای از قرآن و روایات بر این مطلب، شواهد تاریخی نیز آن را تایید می‌کند. از شواهد تاریخی آشکار بر این ادعا، رجوع خلفا به ائمه علیهم السلام در مواقع و مواضع مختلف است. منظور از علم در مرجعیت علمی، مطلق دانش و آگاهی است. برخی روایات نشان می‌دهد این مرجعیت تنها مختص علوم دینی نیست بلکه حتی در حوزه علوم تجربی، جهان‌شناسی و کیهان‌شناختی نیز جاری است.

ابتدا خیر مقدم عرض می‌کنم خدمت اساتید و بزرگوارانی که در این جلسه شرکت کرده‌اند و تشکر می‌کنم از مسئولینی که با تلاش این مدرسه را راه‌اندازی کرده‌اند. جلسه قبل از بیانات استاد دکتر سبحانی استفاده کردیم که توانستند یک ترسیم کلی و کامل از بحث را به صورت نقشه مهندسی شده ارائه بدهند و من هم در ادامه این بحث را پیگیری می‌کنم با عنوان مفهوم شناسی مرجعیت دینی اهل بیت و گستره آن.

مقدمه (تاریخچه بحث)

۱. این گفتار توسط سرکار خانم علمی راد استناددهی شده است. برای آشنایی با سخنران (حجت الاسلام و المسلمین دکتر رسول رضوی) رک: پایان نشست.

در مقدمه بحث باید به این نکته اشاره کنم که در سده اخیر محققان امامت‌پژوه کوشیده‌اند دو مسئله را در بحث جانشینی پیامبر از هم جدا کنند؛ جانشینی دنیوی - که پس از وفات حضرت به وجود آمد و از آن به زعامت و خلافت تعبیر می‌کنند- و جانشینی معنوی - که بحث جانشینی ایشان در تبیین دین و مسائل علمی است و گاه از آن به مرجعیت احکام تعبیر می‌کنند. بحث نخست، بحثی تاریخی است و از نظر عملی نزاع بر سر آن فایده‌ای ندارد اما بحث دوم مسئله‌ای تاریخی و کلامی است که امروزه نیز می‌تواند در حل مسائل و مشکلات و بحران‌های دینی راه‌گشا باشد. چنین تفکیکی به این شکل، محصول سده اخیر است، البته این به آن معنا نیست که در دوره‌های قبل چنین نگاهی وجود نداشته است. گاهی در مباحث کلامی ما از حجیت قول صحابه یا قول اهل بیت علیهم السلام یا عناوین مشابه دیگر مشابه بحث می‌کنیم. اما به‌طور کلی این نوع تفکیک، جدید است و در حوزه نجف، چند نفر از دانشمندانی که بیشتر در حوزه تقریب مذاهب فعالیت می‌کردند به این بحث پرداخته‌اند که از جمله مهمترین ایشان می‌توان به سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی مؤلف *المراجعات* (که از مدافعان تقریب مذاهب اسلامی است)، دانشمند بزرگوار محمدحسین آل کاشف الغطا (مؤلف *اصل الشیعه و اصولها*) و مرحوم محمدرضا مظفر اشاره کرد.

در دوره‌ای که این اندیشمندان می‌زیستند، امپراطوری عثمانی^۱ از هم پاشیده شده بود و در پی دیدگاه عربیسم و گرایش عرب‌ها برای تشکیل دولت، مباحث دینی نیز بیشتر معطوف به مباحث تقریبی بود تا از آن طریق بتوانند یک مملکت عربی تشکیل دهند. در این دوره به حسب شرایط و اقتضائات، تقریب خاص هم با عناوین متعدد رواج فراوان داشت. در ایران نیز بیش از همه تلاش‌های مرجع بزرگوار آیت‌الله سید حسین بروجردی مطرح است که از حامیان خاص جریان‌های تقریب بودند تا جایی که دارالتقریب^۲ را بنیان گذاشتند و بعد شخصی را به

۱ حکومت عثمانی به حکومتی گفته می‌شود که ترکان گریخته از هجوم مغول‌ها که در اصل از ترکمن‌هایی بودند که در قرن ششم هـ.ق از جنگ ملازگرد به سوی شبه قاره پراکنده شدند، در محدوده جغرافیایی خاص به تشکیل حکومت پرداختند و پس از مدتی دامنه قلمرو حکومت خود را گسترش داده و تقریباً علاوه بر در اختیار گرفتن قلمرو حکومت خلفای فاطمی و عباسی، بخش‌هایی از اروپا را نیز به قلمرو خود ضمیمه کردند و قرن‌ها به همین نام و با شهرت خلافت عثمانی حکومت راندند. (رک. اسماعیل حقی اوزون چارشلی، تاریخ عثمانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ش).

۲ در سال ۱۳۱۷ محمدتقی قمی از ایران به مصر مهاجرت کرد و در قاهره «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» را تشکیل داد که مهم‌ترین اقدام در راه تقریب علمی بود. او خود به‌عنوان دبیرکل مادام‌العمر این جمعیت برگزیده شد. جنگ جهانی دوم در روند کار این جمعیت خلل ایجاد کرد و قمی از مصر خارج شد، ولی در سال ۱۳۲۵ به مصر بازگشت و کار خود را از سر گرفت و این

مصر فرستادند و حمایت‌های جدی کردند. بعد از ایشان بیشتر در نوشته‌های علامه طباطبایی و به خصوص کتاب *شیعه در اسلام* ایشان چنین تفکیکی مشاهده می‌شود. شهید استاد مطهری نیز در نگاشته‌های متعدد خود، هم به صورت خاطره و هم در قالب مباحث علمی و جدی بارها این مطلب را بیان کرده است. در دهه‌های اخیر نیز می‌توان از آیت‌الله سبحانی در کتاب *سیمای عقاید شیعی* و آیت‌الله ابراهیم امینی در کتاب *مرجعیت اهل بیت* نام برد که به نوعی این تفکیک را قبول کرده‌اند. به هر حال این تفکیک بیشتر مبنای عملی دارد و کسانی که می‌خواهند این تفکیک را میان زعامت سیاسی و مرجعیت ایجاد کنند، به‌عنوان یک راهبرد و راهکار می‌کشند مسائل اختلافی را حل کرده و تا حد ممکن بر این مسائل انگشت تأکید و تأیید نگذارند. آیت‌الله مکارم شیرازی در کتاب *آیات ولایت در قرآن*، چندان با این تفکیک موافق نیست و می‌گوید هر چند تأکید بر مرجعیت علمی اهل‌البیت علیهم‌السلام و در رأس ایشان، امام علی^۷ لازم و ضروری است، ولی جدا کردن آن از مسئله امامت و خلافت اشتباه بزرگ و خطرناکی است که عواقب بسیار بدی به دنبال خواهد داشت و هیچ کس به آن ملتزم نمی‌شود.^۱

پس از بیان این تاریخچه مختصر نکته‌ای که باید مدنظر داشته باشیم، تفکیک حوزه نظری از حوزه عملی است به نحوی که در مباحث علمی، یک برنامه عملی را توسعه ندهیم. اما به نظر می‌رسد اگرچه این تفکیک از جهاتی خوب است، از جهاتی دیگر شدنی نیست. همچنان اگر به سیر وقایع و مباحث توجه داشته باشید، می‌فهمید کسانی که در این زمینه بحث کرده‌اند، در عمل نتوانسته‌اند این دو حوزه را از هم جدا کنند؛ چنانکه هرگاه از مرجعیت بحث کرده‌اند، ناخودآگاه به بحث زعامت سیاسی و خلافت نیز کشانده شده‌اند و یا کسانی که در بحث زعامت سیاسی و حکومتی وارد شده‌اند، ناخواسته به بحث‌های مرجعیت نیز پرداخته‌اند. بنابراین جدا کردن این دو حوزه چندان از نظر عملی شدنی نیست. ولی بحث این است که بتوانیم زاویه‌ها و نگاه‌های جدیدی را مطرح

مجمع محل‌گردهمایی دانشمندان و روحانیون شیعه و سنی شد. همچنین آیت‌الله حاج‌آقا حسین بروجردی، مرجع تقلید شیعیان، از اهداف این مجمع حمایت کرد و مکاتبات و مناسبات دوستانه بروجردی و شلتوت، به صدور فتوای معروف شلتوت مبنی بر به رسمیت شناختن مذهب شیعه شد. (رک. جماعه‌التقریب بین المذاهب الاسلامیه، «اساسنامه جمعیت تقریب بین مذاهب اسلامی»، در مجموعه مقالات همبستگی مذاهب اسلامی، ترجمه و نگارش عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۱۳۷۷ش).

ارک. ناصر مکارم شیرازی، آیات ولایت در قرآن، ص ۴۶۴.

کنیم و از طریق آنها وارد بحث شویم. به هر حال نتیجه تفکیک میان این دو ساحت این است که امروز بحث از مرجعیت و چیستی و گستره آن، بحث بسیار روزآمد و داغی است که دیدگاه‌های مختلفی درباره آن مطرح شده است.

مفهوم‌شناسی مرجعیت

واژه مرجعیت از رجع گرفته شده است. رجع در لغت یعنی روی گردان شد و برگشت^۱ که با واژه‌هایی مانند رد، عاد، اناب، هم‌خانواده هستند ولی در عین حال تفاوت‌هایی دارند که در کتاب‌های فوق‌الغیه به آنها اشاره شده است. شاید بتوان تفاوت اصلی رجع با دیگر کلمات هم‌خانواده‌اش را این‌گونه تبیین کرد که در آن واژگان، نوعی حالت سابقه وجود دارد یعنی وقتی فرد توبه می‌کند یا بازمی‌گردد، گویا به حالت سابقش بازمی‌گردد، اما در واژه رجع صرفاً معنای بازگشت وجود دارد و حالت سابقه چندان موردتوجه نیست.^۲ با این تذکر وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم یک واژه (از ریشه رجع) بیش از همه استفاده شده و آن هم مرجع با کسر عین‌الفعل است که به معنای بازگشتن می‌باشد. در بیشتر آیات، هدف از این رجوع و بازگشت، خبر دادن و آگاهی‌بخشی بوده است یعنی همه برگشت‌ها به سوی خداوند است و علت آن هم خبردادن و آگاهی دادن و به نوعی داوری کردن است. در همه آیات هم به کسر عین‌الفعل است مانند «ثم الی مرجعکم ..»^۳. یا می‌فرماید: «إلیه مرجعکم جمیعاً»^۴ و بسیار آیات دیگری که به برگشتن به سوی خداوند اشاره دارند، تا به شما از آنچه عمل کرده‌اید خبر داده شود و به نوعی مورد داوری قرار گیرید. اما مرجع به فتح عین‌الفعل در قرآن به کار نرفته است و بیشتر به نظر می‌رسد در فارسی امروزی کاربرد دارد و در فرهنگ معین معنای آن چنین آمده است: شخص یا مقامی که می‌توان برای درخواستی نزدش رفت؛ نوشته‌ای که برای به‌دست آوردن اطلاعات می‌توان به آن مراجعه کرد. در اینجا معنای اسم مکان به آن داده شده است در حالی که اسم مکان رجع، مرجع است نه مرجع است؛ زیرا چند کلمه در زبان عربی وجود دارند که برخلاف قاعده، اسم مکان‌شان به کسر

۱ حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، واژه رجع.

۲ رک. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۶۱.

۳ آل عمران: ۵۵؛ لقمان: ۱۵.

۴ یونس: ۴.

عین‌الفعل است نه فتح آن. به هر حال در تمام اشکال مرجع چه به فتح و چه به کسر معنای بازگشت وجود دارد، ولی در کنار آن معنای دیگری نیز ذکر شده که پذیرش حاکمیت و حکمیت یک شخص یا یک شیء است. به تعبیر دیگر این بازگشت خالی نیست بلکه برگشت برای حکمیت، داوری و تحکیم است. از این واژه مرجع، واژه مرجعیت را که مصدر جعلی^۱ است به معنای مرجع بودن، اخذ کرده‌اند. محل رجوع و مراجعه دیگران بودن و چون مصدر جعلی یا از اسم فاعل یا اسم مفعول یا مصدر میمی ساخته می‌شود، اینجا نیز اگر بخواهیم اسم مکان بسازیم، مرجع درست است، ولی به هر جهت (همان‌طور که استاد نیز در جلسه گذشته فرمودند) چه به فتح یا کسر خوانده شود، معنای بازگشتن برای نوعی داوری و تحکیم است. براین اساس وقتی از مرجعیت امام سخن گفته می‌شود، به این معناست که گفتار و کردار و تقریر او حجیت دارد و برای فهم و حل و اختلاف و داوری باید به او رجوع نمود، ه تعبیری قول و فعل و تقریر امام مرجع بوده و در تبیین و تحکیم مطالب، سخن‌شان دلیل و برهان است؛ از این‌رو به طلب دلیل دیگر نیاز نیست. این تعبیر در سخنان شهید مطهری نیز وجود دارد که از آن به ولای امامت^۲ تعبیر می‌کنند و می‌فرمایند ولایت امامت و مقام مرجعیت دینی یعنی مقامی که دیگران باید از وی پیروی کنند و او را الگوی اعمال و رفتار خویش قرار دهند و دستورات دینی را از او بیاموزند و به عبارتی دیگر زعامت دینی. چنین مقامی مستلزم عصمت است و چنین کسی قول و عملش، سند و حجت برای دیگران است. این همان منصبی است که قرآن برای پیامبر قرار داده است..

براساس بحثی که مطرح کردیم در مرجعیت دو معنا نهفته شده است: ۱. معنای منبع بودن یعنی هنگامی که چیزی را که نمی‌دانیم به قول و فعل و تقریر امام -که مرجع است- رجوع می‌کنیم و ۲. معنای داوری کردن و حاکم بودن هم هست یعنی هرگاه اختلافی در فهم یا تبیین مسئله ای پیش بیاید، گفتار و کردار و تقریر امام فصل‌الخطاب است و حاکم خواهد بود.

۱ مصدر جعلی اسمی است با " یاء " مشدّد و نسبت، که به آخر آن ، تاء تانیث پیوسته و دارای معنی مصدری باشد. مانند عالمیّه و إنسانیّه، مصدر جعلی که خود نوعی صفت است، هیچ‌گاه با موصوف خود، همراه نیست.

۲ رک. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۸۴۹.

برای معنایی که بیان کردیم شواهدی را نیز می‌توان از قرآن و روایات آورد مانند آنجا که خداوند می‌فرماید: «فاسئلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون»^۱ این آیه بر این دلالت دارد که باید در مسائل به ائمه علیهم السلام رجوع کنیم. روایتی نیز از امام رضا علیه السلام نقل شده که می‌فرمایند: «فذاک فاسئلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون فقال نحن اهل الذکر و نحن مسئولون»^۲. در روایت ثقلین تمسک به این دو راه پیشگیری از گمراهی معرفی می‌کند. روایتی دیگر نیز با این مضمون بیان شد است: «هم مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نحي». در منابع اهل سنت از انس بن مالک نقل شده است که حضرت پیامبر^۹ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «انت تُبیین لامتی ماختلفوا فیه بعدی»^۳؛ تو در امت من در مورد آن چیزی که اختلاف است، بیان‌کننده هستی.

از منظر تاریخی نیز براساس منابع موجود می‌توان گفت مرجعیت اهل بیت علیهم السلام برای دیگران قابل پذیرش بوده است و بسیاری از افراد با پذیرش مرجعیت اهل بیت علیهم السلام، در تبیین و داوری و تحکیم به ایشان رجوع می‌کردند. البته ادله مختلفی وجود دارد و این‌طور نیست که تک‌تک این ادله بر همهٔ مراد ما دلالت کند، بلکه شاید برخی بر بخشی از مراد و برخی، بر بخش دیگرش دلالت کنند، در این صورت ما می‌توانیم با کنار این قرارداد این همه شواهد تاریخی، به نتیجه‌ای کلی دست یابیم مبنی بر این‌که مرجعیت اهل بیت علیهم السلام مورد قبول بسیاری از مردم بوده است.

یکی از شواهد و ادله تاریخی آشکار این ادعا، رجوع خلفا به ائمه علیهم السلام در مواقع و مواضع مختلف است. خلفا با اینکه با امامان مخالف بودند ولی در مواجهه با بسیاری از مشکلات علمی و معیشتی (و دیگر موارد) به ایشان مراجعه می‌کردند. معروفترین مصداق این مطلب عبارت عمر خطاب دربارهٔ حضرت علی علیه السلام است که: «کان عمر یقول لاعاش عمر لمعضله لیس لها ابوالحسن یعنی علیا علیه السلام و ان لولا علی لهلک عمر»^۴

۱نحل: ۴۳.

۲ فیض کاشانی، الوافی، ج ۳، ص ۵۲۷.

۳ نور الله التستری، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۲۳، ص ۲۷۳.

۴ محمد بن علی کراجکی، التعجب من أغلاط العامة فی مسألة الإمامة، ص ۶۲.

همچنین در منابع شیعی ابوبکر بسیاری از مسیحیان یا یهودیانی را که از او پرسش می‌کردند و نمی‌توانست به پرسش‌های ایشان پاسخ دهد به امیرالمومنین علیه السلام ارجاع می‌دادند.^۱

حتی چنین نقل شده است که شخصی نزد معاویه پرسشی را مطرح کرد، معاویه به او گفت این پرسش را از حضرت علی پرس. سؤال‌کننده گفت من پاسخ تو را می‌خواهم. معاویه ناراحت شد و گفت: وای بر تو! آیا کراهت داری از شخصی که رسول خدا به او علم فراوان داده و بزرگان صحابه به این امر اعتراف دارند^۲ چنان‌که حتی عمر بن خطاب در مشکلات به او مراجعه می‌کرد، سؤال پرسی؟! سپس داستانی را نقل می‌کند و می‌گوید روزی شخصی از عمر بن الخطاب سؤال کرد و عمر گفت این مسئله را از علی علیه السلام پرس، او گفت ای امیر من پاسخ تو را می‌خواهم. عمر ناراحت شد و از مجلس اخراجش کرد و دستور داد تا نامش را از دیوان محو کنند. همچنین موارد متعددی نقل شده است که مثلاً یکی از بزرگان روم مسائلی را نزد معاویه می‌فرستاد تا پاسخ آنها را بگیرد و معاویه چون نتوانست پاسخ دهد آن فرد را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد.

این روایات نشان می‌دهد حتی سرسخت‌ترین مخالفان نیز وقتی در مشکلات و سؤالات درمی‌ماندند با اعتراف به اینکه فقط امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توانند به این مشکلات پاسخ دهند، به ایشان ارجاع می‌دادند. اگر دقت کنیم شاید تعداد گزارش‌های نقل شده در این باره بیشتر هم باشد، اما طبیعی است که میان آنها ضعیف و قوی وجود دارد. هدف امروز ما این است که در مجموع این گونه گزارش‌ها را پیگیری کنیم.

یکی از موارد بسیار مهم رجوع به امام باقر علیه السلام برای حل یک مشکل اقتصادی در زمان عبدالملک بن مروان است. این مقدمه را عرض کنم که وقتی مسلمانان قسمت‌های مهمی از دولت بیزانس را و همین‌طور امپراطوری ایران را فتح کردند، نظام اقتصادی و پول رایج مبتنی بر همان نظام پولی و اقتصادی دو دولت ایران و روم بود. (آن‌طور که معروف است دولت ایران بیشتر سکه‌های نقره ضرب می‌کرد و دولت روم سکه‌های

ارک. طبرسی، الإحتجاج، ترجمه جعفری، ج ۱، ص ۴۴۵؛ رک. محمد عبدالرحیم، سوالات عجیب علمای مسیحی از حضرت علی علیه‌السلام، مشهد، نشر الف، ۱۳۸۶.

۲ جوینی، فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۷۱.

طلا) گویا امیرالمؤمنین علیه السلام اولین بار در بصره دستور دادند سکه اسلامی به صورت محدود ضرب شود.^۱ ولی به هر حال در آن دوره سکه طلای رومی ارز رایج در معاملات اقتصادی بود، چنانکه مثلاً امروز دلار مبنای معاملات و معادلات اقتصادی در دنیا است و آمریکا نیز از همین طریق بسیاری از کشورها را در مواقعی که نیاز داشته باشد، تحت فشار قرار می‌دهد. اتفاقاً در آن دوران نیز اتفاق مشابهی رخ داد و امپراطور روم تصمیم گرفت با استفاده از اهرم ضرب سکه، دولت اسلامی را تحت فشار قرار دهد. عبدالملک مروان خلیفه وقت دولت اسلامی تحت فشار قرار گرفت و وقتی برای حل این مشکل مشورت کرد، تنها راه حل را در مراجعه به امام باقر علیه السلام دیدند، بنابراین نامه‌ای به ایشان نوشتند. خلاصه این‌که ایشان پیشنهاد دادند سکه اسلامی ضرب شود و در همین راستا جزئیاتی مانند شیوه و شکل ضرب، محل درج تاریخ ضرب، اندازه‌های سکه و حتی وزن آن را مشخص کردند و از این طریق مشکلی را که به اقتصاد جامعه اسلامی ضربه می‌زد، حل کردند.^۲ این روایت نشان می‌دهد که مراجعه به ائمه به مسائل دینی محدود نبوده و حتی مسائل و امور اقتصادی را نیز دربرمی‌گرفته است. (سیره معصومان جلد ۴ ص ۷۶۳)

۱ با کشف سکه‌هایی که در بندر «رفح» در فلسطین کشف شده است و بر اساس برآورد کارشناسان، تاریخ ضرب اولین درهم اسلامی به دوران حکومت امام علی؛ برمی‌گردد. به این ترتیب مشخص شد که نخستین سکه‌های اسلامی توسط حضرت علی؛ ضرب شده است نه در دوره «عبدالملک مروان». «آکادمی «ماجستیر» اثر کشف شده از نخستین درهم اسلامی را که به دستور امیرالمؤمنین، علی؛ در فاصله سال‌های ۳۵ تا ۴۰ هجری ضرب شده بود، تأیید کرده است. این سکه در بصره و احتمالاً در سال ۳۹ هجری قمری به دستور امام علی(ع) ضرب شد تا نخستین درهم ویژه عربی اسلامی باشد. «محمد فوزی عبدالطیف اللثام»، رئیس واحد تحقیق آثار کشف شده در بندر «رفح» در فلسطین در این باره گفت: آغاز ضرب سکه ویژه اسلامی در دوران امیرالمؤمنین(ع)، نشان می‌دهد که درهم‌ها و دینارهای اسلامی بعداً در دوران «عبدالملک مروان» در بین سال‌های ۶۵ - ۶۸ هجری ضرب شده است. تازه‌ترین بررسی‌های انجام شده، حاکی از آن است که درهم اسلامی در سال ۳۹ هجری ضرب شده که پشت آن عبارت «لااله الاالله» با جمله «بسم الله» احاطه گشته و در روی دیگر آن، در وسط، سوره اخلاص و در پایین آن، عبارت «محمد رسول الله» آرسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لوکره المشرکون» درج شده است. تحقیقات نشان می‌دهد که وزن درهمی که امام علی؛ دستور ضرب آن را در بصره صادر کرده اند، مطابق با وزن درهم شرعی است که رسول الله تعیین فرموده اند. این درهم برخلاف وزن درهم‌های عربی و اسلامی ضرب شده در دوره‌های بعد و دوره امویان و عباسیان است که وزن‌های متفاوتی داشته و با وزن شرعی یکسان نیستند. <https://fa.alkawthartv.com>

۲ رک. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۱۰۶.

یکی دیگر از این موارد مراجعه به امام در یک بحث تاریخی-باستان‌شناسی است. براساس منابع ما و اهل سنت عاد و ثمود در یمن و قسمت‌های شمال غربی شبه جزیره عربستان ساکن بوده‌اند و افسانه‌هایی نیز در مورد این دو قوم بیان می‌کنند که چندان با یافته‌های تاریخی سازگار نیست. اما براساس برخی منابع، اهل بیت علیهم السلام خاستگاه این دو تمدن را بین‌النهرین و عراق دانسته‌اند که امروزه با یافته‌های باستان‌شناسان در مورد سومر و آکد کاملاً هماهنگ است، یعنی می‌توانیم یافته‌های باستان‌شنایان در مورد سومریان و آکدی‌ان را بر قوم عاد و ثمود تطبیق دهیم.^۱ یکی از شواهد این‌گونه مراجعات باستان‌شناسی روایتی است که البته دو نقل دارد؛ در یکی به امام موسی کاظم علیه السلام و در دیگری به امام هادی علیه السلام منتسب شده است. براساس این روایت در زمان معتصم در منطقه‌ای از عراق چاهی را برای رسیدن به آب حفر کردند که حفر آن تا زمان مهدی و بعد حتی متوکل نیز می‌رسد. در مرحله‌ای از حفر چاه باد بسیار تندی می‌وزد، مسئول مربوطه پایین می‌رود و مجسمه‌های خشک شده انسان‌هایی را می‌بیند (تعبیر بنده این است که به صورت خشک‌شده مانده‌اند) بلافاصله در نامه‌ای به خلیفه جریان را گزارش می‌دهد. پس از بررسی‌های فراوان کسی از منشأ این آثار سردر نمی‌آورد، بنابراین برای حل مشکل نامه‌ای طبق یک نقل به امام موسی کاظم و براساس نقلی دیگر به امام هادی می‌نویسند. آن بزرگواران در پاسخ آثار یافته شده را به قوم عاد مربوط می‌دانند که پس از نزول بلا به شکل این مجسمه‌ها خشک شده‌اند. امروز نیز همین شواهد در جنوب عراق در مورد تمدن سومر و آکد از زیر خاک بیرون آمده است و تقریباً می‌توان آنها را بهترین سند بر صدق این حدیث دانست. این روایت نشان می‌دهد مرجعیت اهل بیت آنقدر مسئله‌جا افتاده‌ای بوده است که حتی در مسائل باستان‌شناسی به ایشان ارجاع می‌داده‌اند.

این نوع مراجعات به عامه اختصاص نداشته و حتی بزرگان مکاتب فکری نیز مراودات و مراجعات متعددی به ائمه داشته‌اند. به عنوان مثال عمر بن عبید از بزرگان معتزله و به اصطلاح همکار واصل بن عطا در تأسیس مکتب معتزله^۲ از جمله کسانی است که خدمت امام باقر علیه السلام می‌رسید و سؤالات خود را می‌پرسید. یا

ارک. نوشته‌های مرتضی رضوی، <https://binesheno.com>

^۲معتزله فرقه‌ای کلامی است که ابتدای سده دوم هجری قمری ایجاد شد. بر اساس داستانی مشهور نخستین رهبر این گروه واصل بن عطاء بود. او با طرح نظریه‌ای جدید درباره جایگاه مرتکب گناهان کبیره در برابر مرجئه و خوارج قرار گرفت. بر اساس نظر او مرتکب گناه کبیره نه چنان که مرجئه می‌گفتند مومن است و نه چنان که خوارج گفته‌اند کافر بلکه او فاسق است و جایگاهی بین

حسن بصری که خودش بزرگترین متفکر مکتب خلفا بوده است و در تأسیس مکاتب فکری دیگر و ابقاء مکتب فکری خلفا نقشی مؤثر داشته به ائمه علیهم السلام به عنوان یک مرجع مراجعه می‌کند. به امام علیه السلام رجوع می‌کند. (در کتاب احتجاج به بسیاری از این مراجعات اشاره شده است.)

در میان شیعیان نیز مراجعه به ائمه امری بسیار رایج بوده است. چنان‌که حضرت عبدالعظیم حسنی خدمت امام هادی می‌رسد و عرض می‌کند می‌خواهم اصول اعتقادی و دینی خود را بگویم تا شما درستی آن را تأیید کنید. این نوع مراجعات همراه با تحکیم باور بوده است.^۱

مرجعیت علمی

موضوع اصلی بحث ما مرجعیت علمی است، بنابراین بهتر است از علم نیز تعریفی داشته باشیم. به نظر می‌رسد در بحث مرجعیت علمی، مطلق دانش و آگاهی^۲ مورد نظر باشد. همان معنایی که در قرآن هم می‌فرماید: «قالوا سبحانک لا علم لنا إلا...»^۳ به این معنا مرجعیت اهل بیت علیهم السلام مطلق است و قید خاصی ندارد. هرچند می‌توانیم علم را به صورت‌های مختلفی همچون کسبی، بدیهی، نظری، عملی، عقلی، نقلی، تجربی، فلسفی و... دسته‌بندی کنیم ولی در بحث مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام واقعاً هیچ کدام از اینها دخالت ندارد و ما دلیلی برای مقید کردن مرجعیت علمی ایشان نداریم. گاهی اوقات از مرجعیت علمی به مرجعیت دینی تعبیر می‌کنند یا مثلاً مرجعیت را تنها در امور نقلی معتبر می‌دانند نه در امور عقلی، اما در مورد مرجعیت ائمه تا آنجا که بنده بررسی کرده‌ام، هیچ یک از این قیدها نیامده و برای به کار بردن‌شان نیز دلیلی نداریم، در حالی که اتفاقاً

ایمان و کفر دارد. بر اساس برخی روایات نامگذاری معتزله (که در لغت به معنای کناره‌گیری است، به این نام نیز نتیجه جدایی او از حلقه درس حسن بصری و طرح نظریه ویژه خود است. اصول بنیادین اعتقادی مذهب معتزله به اصول خمس معروفند. این اصول پنج‌گانه عبارت‌اند از: توحید صفاتی، عدل، وعد (قول به پاداش) و وعید (قول به عذاب)، منزلتی میان دو منزلت، امر به معروف و نهی از منکر. رک. محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۱۷.

ارک. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۶۸.

۲ علم در لغت عربی به معنای وسیع به کار می‌رود که هم شامل اقسام گوناگون آگاهی است و هم دربردارنده مهارت‌ها و فنون مختلف و در اصطلاح تعارف گوناگونی دارد که یک معنای آن مطلق علم و آگاهی است که این معنا از مفهوم لغوی کمتر است و شامل مهارت‌ها نمی‌شود. برای ملاحظه تعاریف مختلف علم رک. مرتضی رضایی و احمد رضا شزیفی، درآمدی بر معرفت شناسی، ص ۵۳-۶۷.

۳ بقره: ۳۲.

برای عدم تقییدش دلایل زیادی داریم. در بحث گستره علم امامان، احادیث فراوانی داریم و در علم کلام نیز بسیار خوب و دقیق در این باره بحث شده است. براساس برخی از احادیث -چنانکه ما نیز اعتقاد داریم- علم امامان از حیث مکان از زیر زمین تا زیر آسمان را شامل می‌شود. فبروح القدس یا جابر عرفوا ما تحت العرش الی ما تحت الثری^۱؛ از زیر عرش تا زیر زمین را با روح القدس می‌دانند. از حیث زمان نیز در روایات آمده است که ما کان و ما یكون. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «والله انی لأعلم ما فی السماوات و ما فی الارض و ما فی الجنة و ما فی النار و ما کان و ما یكون الی ان تقوم الساعة.»^۲ بنابراین گستره علم امامان از نظر زمانی و مکانی کامل است و تمام امور را دربرمی‌گیرد. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «الله اجل و اعز و اکرم من ان یفرض طاعة عبد یحجب عنه علم سمائه ارضه ثم قال لا یحجب عنهم»^۳؛ «خداوند بزرگتر و عزیزتر و عزیزتر از آن است که طاعت بنده‌ای را واجب کند در حالی که علم آسمان و زمینش را از او محجوب داشته است.» یعنی خداوند وقتی طاعتی را واجب می‌کند، امکانات و ابزارش را نیز به امام می‌دهد، چنان نیست که اما امر به اطاعات کند، در حالی که قسمت‌هایی از راه را نمی‌شناسد. در روایات متنوع و متعددی نیز بارها از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی...»^۴ به‌طور مطلق می‌فرمایند که از من بپرسید و جالب است که از کلمه فصل الخطاب هم استفاده می‌کنند، یعنی هر چیزی که بپرسید در نهایت فصل الخطاب آن پیش من است. در این جا نیز همان معنای تحکیم و داوری در مرجعیت اهل بیت علیهم السلام نهفته است و فصل الخطاب نشان می‌دهد ایشان نهایت مرجعیت را در اختیار داشته‌اند. بنابراین هیچ قیدی نمی‌توانیم برای گستره مرجعیت تعیین کنیم. حتی از سوی ائمه علیهم السلام به بعضی از اصحاب که گمان می‌کردند گستره علم ائمه مقید است، به ایشان تذکر داده می‌شود. هشام بن حکم می‌گوید سئلت ابا عبد الله بمنی عن خمس مائة حرف من الکلام. بعد امام پاسخ‌ها را دادند و هشام دوباره می‌گوید: قلت جعلت فداک هذا الحلال و هذا الحرام اعلم انک صاحبه و انک اعلم الناس به و هذا هو الکلام؛ یعنی در مورد

۱ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲ محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)، ص ۱۶۲؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۳ محمد باقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۳۴؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۴ نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

آنچه مربوط به حلال و حرام است، شما صاحب احکام می‌باشید ولی در مورد این امور دیگر چه! اما در پاسخ می‌فرمایند: قال لی ویک یا هشام لایحتج الله تعالی علی خلقه بحجّه لایکون عنده کل ما یحتاجون الیه^۱. خداوند به هیچ کس احتجاج نمی‌کند، مگر این‌که آن‌چه انسان‌ها به آن نیاز دارند، نزد او موجود باشد.

در این‌جا ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا مرجعیت ائمه نیز مانند گستره علم ایشان مقید نیست؟ یعنی ما فقط باید به اهل بیت رجوع کنیم یا به کسان دیگر نیز می‌توانیم رجوع کنیم؟ تقسیماتی که استاد بزرگوار در جلسه قبل اشاره کردند، کافی بودند ولی وقتی به این روایات مراجعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم در مورد مرجعیت نیز قیدی وجود ندارد و مرجعیت انحصاراً به ائمه داده شده است. روایتی مشهور نقل شده است که امام فرمود شرقاً غرباً لن تجدا علماً صحیحاً الا شیئاً یخرج منا اهل البیت^۲، شرق و غرب را که بروید علم صحیح را پیدا نمی‌کنید، مگر اینکه از نزد اهل بیت خارج شده باشد. البته در مورد رابطه عقل و قرآن و مرجعیت اهل بیت بحث وجود دارد. عرض کردم جلسه گذشته استاد توضیحاتی را بیان فرمودند که البته منوط به تعیین مبنای ما در تشریح رابطه عقل و نقل است. باید ابتدا مشخص کرد اصلاً تفکیک علوم به عقلی و نقلی یا وحی و عقل به این صورت مورد پذیرش است یا نه و رابطه اینها چیست؟ بعد بر اساس آن مبنا باید پاسخ داده شود. اما به هر حال بر اساس روایات مرجعیت ائمه قیدی ندارد چنانکه در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «یا یونس اذا اردت علم الصحیح فخذ عن اهل البیت»^۳؛ علم صحیح را فقط از اهل بیت بخواهید.

برخی روایات نشان می‌دهد این مرجعیت تنها مختص علوم دینی نیست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «قال فی السماء اربعه نجوم لایعلمها الا اهل البیت»؛ در آسمان چهار ستاره است و کسی نمی‌داند به جز اهل بیت علیهم السلام. بنابراین نمونه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد ائمه علیهم السلام حتی در علوم دیگر و گستره مباحث جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و اعتقادی نیز مرجعیت دارند. در مجموع می‌توان ادعا کرد مرجعیت -با تمام تفاوت‌هایی که در انواع مختلفش وجود دارد- در اهل بیت علیهم السلام منحصر است. اما در اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید مبنی بر این‌که آیا مرجع باید تمام آنچه را می‌داند، بیان کند؟ در واقع این پرسش

۱ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۱.

۲ همان، ص ۳۹۹.

۳ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۵۸.

ناظر به این است که بسیاری از مباحث علمی مختلف مانند مباحث هسته‌ای، شیمی، فیزیک و کیهان‌شناسی و غیره عملاً توسط اهل‌بیت علیهم السلام بیان نشده است. در پاسخ باید گفت قرار نیست مراجع هر آنچه را می‌دانند، بیان کنند، بلکه مرجعیت ایشان به این است آنگاه که در مسئله و مشکل (در هر زمینه‌ای باشد) به ایشان مراجعه می‌کنند، درباره آن آگاهی می‌بخشند و در اختلافات نیز تحکیم و داوری می‌کنند. در روایات مختلف نیز این تعبیر آمده است که قرار نیست ما هر آنچه را می‌دانیم به شما بگوییم، بلکه صرفاً آنچه به صلاح‌تان باشد، خواهیم گفت.

این گستره غیرمقید برای اهل‌بیت علیهم السلام در روایات فراوان اشاره شده است و می‌بینم عملاً مردم در موضوعات مربوط به علوم مختلف به اهل‌بیت علیهم السلام مراجعه کرده‌اند هیچ‌گاه نیز با پاسخ نمی‌دانم، مواجه نشده‌اند. جمله معروف ابن ابی‌الحدید در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نشان‌گر تصویری است که مردم آن روزگار از امامان داشته‌اند. وی می‌گوید همه علوم از علم فقه تا کلام، تفسیر، لغت، ادبیات عرب و علوم دیگر به امام علی علیه السلام می‌رسد. این نوع رجوع در مسائل اعتقادی نیز نمونه‌هایی فراوان دارد که یا به صورت شفاهی یا به صورت کتبی در مورد مباحث خداشناسی، نبوت، امامت و همچنین مسائل حدیثی و شناخت احادیث و مباحث تفسیری از ائمه علیهم السلام پرسیده‌اند. در وهله بعد مسائل اقتصادی و سیاسی اجتماعی و حتی مباحث نجوم و ستارگان نیز داخل گستره مرجعیت ائمه علیهم السلام قرار دارد و در نمونه‌های فراوان درباره این مسائل و مباحث از ایشان سؤالاتی پرسیده‌اند. البته مباحث نجوم دو نوع است: مباحث مربوط به ستاره‌شناسی^۱ که ائمه به آنها پاسخ داده و دیدگاه‌های خود را تبیین کرده‌اند و مباحث و مسائل مربوط به کهنات^۲ و به اصطلاح پیشگویی و استفاده از علم نجوم - به معنای پیش‌گویی کردن و تداخل در امور - که از آن نهی کرده‌اند.

۱ نجوم به دانش بررسی موقعیت، تغییرات، حرکت و ویژگی‌های فیزیکی و شیمیایی «اشیاء آسمانی» از جمله ستاره‌ها، سیاره‌ها، دنباله‌دارها، کهکشان‌ها و رویدادهای آسمانی مانند شفق قطبی و تابش زمینه کیهانی گفته می‌شود که منشأ آن‌ها در خارج از جو زمین است. اخترشناسی با رشته‌هایی همچون کیهان‌شناسی، فیزیک، شیمی و فیزیک حرکت ارتباط تنگاتنگ دارد.

۲ کهنات ادعای غیب‌گویی در مورد حوادث گذشته و آینده است؛ کاهنان کسانی بودند که افراد برای کسب اطلاع از حوادث آینده، تعبیر رؤیاها، شفا گرفتن و از بین بردن دشمنی‌ها به آنها رجوع می‌کردند. استنباط عمومی از کاهن این بود که شخص کاهن

در حوزه علوم تجربی نیز مواردی مانند بادها، خصوصیات دریا، چگونگی شب و روز و رابطه شب و روز محل مراجعه مردم به ائمه بوده‌اند و حتی در مورد کیمیا، روانپزشکی و پزشکی نیز مصادیقی وجود دارد. به عنوان مثال متوکل دچار مشکلی شده بود که امروز آبسه نامیده می‌شود و هیچ پزشکی نیز نمی‌توانست او را علاج کند. مادر متوکل برای رهایی پسرش از این عذاب شخصی را خدمت امام هادی علیه السلام فرستاد و ایشان نیز دستور تهیه دارویی را می‌دهند. بعد بدون اینکه متوکل خبر داشته باشد، دارو را تهیه کرده و استفاده می‌کنند و بیماری او بهبود می‌یابد. مادر متوکل برای تشکر یک کیسه زر خدمت امام علیه السلام می‌فرستند. جالب است که مدتی بعد فردی نزد متوکل از امام بدگویی می‌کند که چه در حال کودتا علیه شما است. متوکل نیز برمی‌آشوبد و فردی را به خانه امام می‌فرستند تا امام و آنچه را در خانه ایشان وجود دارد، برایش بیاورد. آن فرد نیز در جستجوی خانه امام فقط همان کیسه زر و شمشیری را پیدا می‌کند. متوکل وقتی مهر مادر خود را بر کیسه زر می‌بیند، تعجب کرده و راز آن را جويا می‌شود که در نهایت مادرش قصیه را برای او توضیح می‌دهد.^۱ بنابراین اینکه حتی در مسائل پزشکی نیز به امام علیه السلام رجوع می‌شود شاهدهی است بر آنکه مردم، مرجعیت به معنای رجوع برای حل یک مشکل را قبول داشته‌اند و این مرجعیت نیز به مباحث دینی منحصر نبوده است.

بحث‌های جهان‌شناسی و کیهان‌شناختی، بحث‌های بسیار دقیقی است و امروز وقتی مباحث کیهان‌شناسی را با احادیث تطبیق می‌دهیدریال متوجه می‌شوید چه معارف بزرگی در بیانات ائمه علیهم السلام بیان شده است. وسع کرسیه السماوات و الارض در روایتی یک تعبیر دقیقی از کرسی و عرش و آسمان‌های هفت‌گانه است و یک نمونه دیگر بحث علم‌الادیان است که مراجعات مختلفی و فراوانی را می‌توان به عنوان شاهد مثال بیان کرد. براین اساس امامان علیهم السلام مدعی هستند ما بر منابع اصیل این ادیان از خود آن‌ها تسلط بیشتری داریم، چنانکه وقتی با پرسشی از سوی پیروان این ادیان مواجه می‌شدند، ابتدا می‌پرسیدند بر اساس منبع اصلی پاسخ شما را بدهیم یا بر اساس آن چیزی که شما باور دارید؟

با فردی از جن سر و کار دارد و آن جن به وسیله استراق سمع، از اخبار غیبی آگاه می‌شود. کاهنان معمولاً زبان خاصی داشتند که سجع از ویژگی‌های آن بود. همچنین سخنان آنها ابهام‌آلود بود به طوری که تأویلات گوناگونی را بر می‌تافت. محمد کاظم شاکر، آشنایی با علوم قرآنی، ص ۲۰ - ۲۲.

ارک. نورالله شوشتری، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۱۲، ص ۴۵۳.

در نهایت و به عنوان جمع‌بندی بحث می‌توان مدعی شد مرجعیت مطرح شده به معنای پاسخ‌گویی به سؤالات همراه با تحکیم در مباحث اختلافی از ارکان امامت است و اهل‌بیت و امامان علیهم السلام اچنین مرجعیتی داشته‌اند که عام بوده و هیچ قیدی را نمی‌پذیرد. چنانکه گفتیم هم ادله کلامی بر مطلق بودن این مرجعیت تأکید دارند و هم شواهد تاریخی نشان می‌دهند این مرجعیت عام بوده است، و رجوع مردم به امامان علیهم السلام در این گستره نیز نشان می‌دهد که ایشان (مردم) هم تصویری داشته‌اند. هم مراجعه‌کنندگان در ساحت‌های مختلفی به امامان علیهم السلام مراجعه می‌کردند و هم خود ائمه علیهم السلام در ساحت‌های مختلفی پاسخ می‌دادند و در جایی نیز که پاسخی را بیان نکرده‌اند علت آن صلاح نبودن آن دانسته‌اند. بنابراین مرجعیت اهل‌بیت علیهم السلام مطلق بوده و همه عرصه‌ها را دربرمی‌گیرد، به نحوی که در آن هم آگاهی‌بخشی و هم داوری و تحکیم وجود دارد، و با وجود سخن امام، به دلیل دیگر نیازی نیست. از این رو در هر ساحتی اگر مطمئن باشیم امام چیزی را فرموده است، خودش دلیلی مستقل است و جای چون و چرا ندارد.

پرسش:

ضمن تشکر، با توجه به فرمایشات حضرت‌عالی اگر کسی در مسئله دنیوی به خلفا مراجعه کرد اما در زعامت دینی و مرجعیت علمی به‌طور کامل از اهل‌بیت علیهم السلام پیروی کرد، بر چنین شخصی شیعه اطلاق می‌شود یا سنی؟

پاسخ:

ابتدای جلسه عرض کردم تفکیک زعامت سیاسی از زعامت علمی هرچند راهکاری برای بحث تقریب باشد، خیلی دقیق نیست، چون اصلاً نمی‌شود این دو را از هم جدا کرد. وقتی مرجعیت علمی که نوعی داوری و تحکیم نیز در آن نهان است، وجود داشته باشد، طبیعتاً زعامت سیاسی نیز در آن نهفته خواهد بود و مرجعیت سیاسی را هم دربرمی‌گیرد. جدا کردن اینها در واقعیت امکان ندارد، بنابراین اگر کسی بخواهد در نوع دنیایی یا زعامت سیاسی به کسی دیگر رجوع کند، به این معنا است که مرجعیت علمی را در اهل‌بیت علیهم السلام قبول نکرده است و زمانی که کسی این را قبول نکند، اطلاق عنوان شیعه بر او مشکل دارد.

پرسش:

یکی از مطالبی که هم در این جلسه و هم جلسه مطرح شد، اصرار بر مطلق بودن و بدون قید بودن مرجعت اهل بیت علیهم السلام است. با این تفصیل باید مرجعیت را طوری تعریف کنیم که مواردی را که خود حضرات ائمه علیهم السلام در آن موارد اظهار عدم علم کرده‌اند، دربرنگیرد. مثلاً در مواردی که از علم الساعه پرسیده‌اند، اهل بیت علیهم السلام اظهار عدم علم کرده‌اند یا زمانی که از زمان ظهور حجت آخر سؤال کرده‌اند، در بعضی موارد اظهار عدم علم کرده‌اند.^۱ بنابراین چطور می‌شود میان این جمع کرد که از طرفی می‌فرمایید مرجعیت اهل بیت علیهم السلام مطلق است، اما از سوی دیگر مواردی در روایات یافت می‌شود که خود ایشان با اینکه مرجع و محل مراجعه مردم بوده‌اند، اظهار عدم علم کرده‌اند (این موارد جزء مواردی هم نبوده است که ائمه بگویند دانستن آن به صلاح شما نیست) و در بعضی روایات فرموده‌اند که علم به این مطلب در اختیار خداوند متعال است، این تعارض چگونه حل می‌شود؟

پاسخ:

ما نگفتیم ائمه علیهم السلام علم لایتناهی دارند، طبیعی است که علم لایتناهی مختص ذات خداوند است و ائمه علیهم السلام مخلوق هستند و علم‌شان را از خداوند می‌گیرند، اما علم ایشان همیشه در حال زیاد شدن است. وقتی می‌گوییم مطلق، به معنای علم به همه چیز نیست، چون چنین علمی تنها مختص خداوند است. به همین خاطر بنده تأکید کردم که فرموده‌اند زیر عرش و فرموده‌اند بالای عرش، یعنی علم ایشان محدود است به قید اینکه علمی که یک مخلوق می‌تواند داشته باشد. مسلماً علم لایتناهی برای مخلوق متناهی، ممکن نیست. اینکه بنده بر مطلق بودن تأکید داشتم یعنی به کار بردن قیودی مانند دینی، عقلی، پزشکی، تاریخی، تجربی، فن یا چیزهای دیگر دلیل می‌خواهد. اینکه بگویید علم ائمه علیهم السلام به علوم تجربی مقید است یعنی ایشان به غیر از علوم تجربی، چیزهای دیگر را می‌دانند، اما باید برای استثناء کردن آن دلیلی داشته باشیم.

پرسش:

ابنا بر بعضی روایات علم به این پنج چیز مخصوص خداست. واقعا کسی نمی‌داند کی قیامت خواهد شد و کی و کجا و چقدر باران خواهد آمد. نطفه ای که در رحم بسته شده چیست؟ پسر است یا دختر؟ زشت است یا زیبا؟ شقی است یا سعید؟ سخی است یا بخیل و... کسی نمی‌داند فردا چه به دست خواهد آورد و بالاخره در کدام نقطه خواهد مرد. فیض کاشانی، ملا محسن، الاصفی، ج ۲، ص ۹۷۴.

علوم ایشان علوم غیب را هم دربرمی‌گیرد؟

پاسخ:

علم غیب به معنای علم الله یا به معنای علمی که در اختیار اهل بیت علیهم السلام قرار داده است؟ طبیعی است که علم غیب ذاتاً مختص خداوند است ولی خداوند این علم غیب را در اختیار رسولان و اهل بیت علیهم السلام قرار داده است اما چون علم غیب الهی لایتناهی است، همه آن را که در اختیار این بزرگواران قرار نداده است. صحبت در آن مقدار علمی است که خداوند در اختیار اهل بیت علیهم السلام قرار داده است، که در این گستره به همه چیز عالم هستند.

پرسش:

پس با این تفصیل مرجعیت به معنای مطلق ممکن نیست؟

پاسخ:

عرض کردم که مطلق یعنی اینکه مقید به علم خاصی نیست. مثلاً بیاید بگویند این شیمی است و من علم شیمی بلد نیستم.

پرسش:

البته مراد من علم لایتناهی؛ علم به وقت قیامت نیست.

پاسخ:

خب این بخشی از همان علم لایتناهی خداوند می‌باشد که در اختیار اهل بیت علیهم السلام قرار نداده است، چون امکان عملی ندارد. خداوند امکان ندارد تمام علم لایتناهی را در اختیار اهل بیت علیهم السلام قرار دهد، چون مخلوق و محدود هستند.

دکتر سبحانی:

بنده با ارائه این تقسیم‌بندی از آغاز بحث می‌خواستم همین موارد را از هم تفکیک کنیم، چون وقتی سخن از اطلاق مرجعیت می‌شود گاهی در آن بحث پنجم - که گستره مرجعیت ائمه علیهم السلام است - از اطلاق سخن می‌گوییم. اطلاق یعنی هر چیزی که ممکن و متصور است که اصلاً محل بحث ما در اینجا نمی‌باشد. اثبات سعه و گستره مرجعیت ائمه مانند مرجعیت دیگر منابع، بحثی مصداقی و صغروی است که باید درباره آن بحث کرد. به‌طور کلی می‌توان گفت ما هیچ مرجعیتی به این معنا مطلق نداریم، حتی مرجعیت قرآن کریم هم به این معنا مطلق نیست و مرجعیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هم به این معنا مطلق نیست. معنایش این است که به هر حال در حوزه دانشی، معرفت نوعی قید می‌خورد و آن قیدی است که مرجع‌های غیرالهی را از خداوند تفکیک می‌کند. ما در اینجا به هر حال برای حوزه مرجعیت ائمه علیهم السلام یعنی سعه مرجعیت ایشان، حدودی قائل هستیم. بله اگر منبع علم ایشان یعنی علم خداوند متعال در نظر گرفته شود آن‌گاه می‌توانیم بگوییم لوشاؤا علموا؛ یا مثلاً بگوییم در قرآن لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین که باز هم اعتبار آن منبع علم یعنی علم الهی است. بله در آنجا می‌توان اطلاق کرد. بحث بنده این است که اساساً الان بحث گستره مرجعیت را مطرح نکنیم، این بحث بعدی است. آن اطلاقی که من از آن دفاع کردم در مفهوم مرجعیت وجود دارد. بنده عرض کردم اگر شما اطلاق را از مرجعیت بردارید اساساً این مفهوم مرجعیت، موضوعیت ندارد. آن اطلاق چیست؟ این است که بگوییم در مراجعه انسان به آن منبع هیچ‌گونه قید و شرطی برای پذیرش او وجود ندارد. اطلاق از این جهت است. اطلاق در پذیرش، اطاعت، استناد، اعتبار؛ اعتبار و سندیتی که ما برای آن مرجع قائل هستیم. بنده مرجعیت عام را سه لایه کردم و گفتم لایه اول مرجعیت به معنای اعتبار نسبی و مرجعیت به معنای اعتبار مطلق است. ما به این معنا برای مرجعیت، اطلاق ثابت می‌کنیم و معتقد هستیم در مفهوم مرجعیت خاص اگر نباشد نیست. اما سعه آن مرجعیت میان خود علمای شیعه محل اختلاف است که البته به مسئله مرجعیت خدشه وارد نمی‌کند. مرز بحث مرجعیت علمی با غیر علمی درست در این نقطه اطلاق در مفهوم است که آیا ما در مراجعه به اهل بیت علیهم السلام صرفاً به عنوان یک سند از آنها اخذ می‌کنیم چنانکه از صحابه اخذ می‌کنیم؟ و آنها را منبع قرار می‌دهیم؟ این مرجعیت نیست و این را اهل سنت هم قبول دارند و به نظرم بعضی از مثال‌هایی که حضرت استاد بیان فرمودند شاید نتواند این مرجعیت به معنای خاص را اثبات کند که آنها در مراجعه به اهل بیت علیهم السلام با همین انگاره مطلق بودن مرجعیت آنها، مراجعه می‌کردند. خیر چنین نیست و مردم به عنوان اهل خبره و فقیه و متکلم به ایشان مراجعه می‌کنند. آن چه ما مرز میان تشیع و غیرتشیع می‌دانیم

این است که اگر کسی مرجعیت اهل بیت علیهم السلام را به معنای اطلاق قبول کند، شیعه است، یعنی بگوید بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در امر دین و غیر دین فقط اهل بیت علیهم السلام مرجع هستند، شیعه خواهد بود. حالا بحث امامت سیاسی هم که فرمودند جزء لوازم این مرجعیت مطلق است.

استاد طالقانی:

همان طور که فرمودند دو بحث را باید تفکیک کرد: اطلاق در اعتبار و اطلاق در علم. الان بحث در اطلاق در اعتبار است نه اطلاق در علم. خود اطلاق در علم هم دو بخش دارد: اطلاق در علم به موضوعات و اطلاق در علم نسبت به دیگر عالمان یا منابع علمی که اینها را باید از هم تفکیک کنیم. و نکته آخر اینکه باز دو موضوع باید از هم تفکیک شود. «کَلِمَا يُمْكِنُ أَنْ يَتَّعَلَقَ عِلْمُ الْإِمَامِ بِهِ وَ كَلِمَا يَتَّعَلَقُ عِلْمُ الْإِمَامِ بِهِ» گاهی بحث درباره این است که علم امام به چه چیزهایی می تواند تعلق بگیرد؟ حالا از باب لو شأوا علموا اما گاه بحث بر سر آن است که به چیزهایی تعلق گرفته است. خوب آیا در روایات موردی هست که امام فرموده باشند اساساً ممکن نیست ما به اینها علم پیدا کنیم؟ یا اینکه ممکن است ولی مرحله دارد. ممکن است الان محقق نشده باشد ولی امکانش هست؛ از این رو بحث امکان تعلق و تحقق تعلق نیز باید تفکیک شود شاید آن بحث روشن گردد.

پرسش:

یعنی شما معتقد هستید امکان تعلق، مطلق است؟

استاد طالقانی:

این امکان تعلق به گمان من به خواست الهی وابسته است، یعنی خداوند بخواهد، تعلق می گیرد و نخواهد، تعلق نمی گیرد. البته بنا بر منظر کلامی، اما بنا بر منظر حکمی به ویژه حکمت صدرایی که اصلاً ذاتی ایشان است و خداوند نمی تواند این امکان را از معصوم سلب بکند. ولی عرض بنده این است که این امکان را خداوند می تواند از هر یک از مخلوقاتش سلب کند، اگر این امکان را داده باشد، هست و اگر نداده باشد، نیست. ولی بحث امکان یک مرحله است و مرحله دیگر، بحث تحقق این امکان می باشد. آن موارد دیگری که شما اشاره کردید بحث تحقق است و بحث امکان نیست. اگر این را در نظر بگیریم، آن گاه با آن روایاتی که

استاد اشاره کردند که لو شأوا علموا هم قابل جمع است. به هر حال ائمه علیهم السلام درخواست علم می‌کنند و خداوند اعطا می‌کند. به نظرم منافاتی ندارد.

استاد؟؟؟ (مشخص نیست که کدام استاد بیانات می‌فرمایند)

در رابطه با حکما که فرمودید چون ائمه را جزء صوادر اول می‌دانند فراتر از امکان به فعلیت قائل هستند. چون در آن مرتبه، امکان عین فعلیت است. پس از دیدگاه حکمای ما ائمه علیهم السلام تمام علم الهی را با همه بی‌نهایتی، هم ممکن، هم بالفعل و هم واجب می‌دانند. اصلاً حصول این علوم و کمالات برای صوادر نخستین که عین عقل و تجرد هستند، بالفعل و واجب است و برای غیر او محال است. اما بیاییم در منظر خودمان، حالا که می‌فرمایید امکان دارد، با شبهه محدودیت و نامحدودیت چه می‌کنید؟ اگر واقعاً علم الهی را به معنای حقیقی، نامحدود می‌دانید، علم نامحدود به امر محدود قابل انتقال است؟

استاد طالقانی:

باید بحث کرد که آیا امام، محدودی است که قابلیت نامحدود شدن ندارد؟ یا نامحدود ذاتی نمی‌تواند باشد؟ به هر حال هر آنچه را که خداوند می‌داند، می‌تواند بالفعل با همه نامحدودیتش به مخلوقش اعطا کند. لو اراد لفعل. بحث بر سر این است که محال ذاتی است یا نیست؟ که می‌گوییم محال ذاتی نیست. شما که آن را محال ذاتی می‌دانید باید اثبات کنید. به نظر من اذاتی بودن اینکه خداوند این کمالات را به یکی از مخلوقاتش اعطا کند، محال است. ذاتی بودنش یعنی اینکه شریک‌الباری خلق کند، بلکه خلق شریک‌الباری ممتنع است ذاتاً ولی قرار نیست شریک‌الباری خلق شود، بلکه قرار است مخلوقی باشد، ولی به آن اعطا شود، بنابراین آن کمالات کمالات بالغیر خواهد بود نه بالذات.

استاد؟؟؟

بی‌نهایت ریاضی را نمی‌گوییم بلکه مراد بنده بی‌نهایت کمال بالفعل است. بی‌نهایت کمال بالفعل یعنی هیچ حدی ندارد مگر اینکه شما بگویید که لازمه علم بی‌نهایت، ذات بی‌نهایت نیست. می‌تواند ذات محدود باشد اما کمالاتش بی‌نهایت بالفعل باشد که به نظرم این تناقض است.

استاد طالقانی:

به نظرم تفکیک کردن ذات و صفات بحث را وارد پیچی دیگر می‌کند. خود این می‌تواند بحث‌انگیز باشد که یک ذاتی وجود دارد که امکان ندارد محدود باشد و صفات (این ذات) نامحدود باشد. خود این مبنا محل‌الکلام است که آیا ذاتی است و صفاتی یا مجموع صفات است؟

استاد ???

در بحث تاریخچه تفکیک میان زعامت سیاسی و مرجعیت علمی به خوبی اشاره کردند. این بحث در این قالبی که امروز در ادبیات تقریب مطرح شده است که بر مبنای آن کسانی معتقد هستند ما می‌توانیم مرجعیت علمی ائمه را بپذیریم و وارد مناقشات امامت سیاسی نشویم، کاملاً تازگی دارد. خب اشکالاتی وارد است و بحث‌هایی هم هست که چگونه می‌توان مرجعیت علمی را به معنای دقیق کلمه پذیرفت؛ اما زعامت را نپذیرفت. یعنی آیا ائمه علیهم السلام در حوزه مثلاً احکام اجتماعی مرجعیت دارند یا ندارند؟ اگر دارند یعنی فرمان آنها باید اجرا شود نه فرمان حاکم دیگر. نمی‌توان تصویر کاملی از مرجعیت علمی ارائه داد و این را پذیرفت و بعد گفت که مناقشه در باب دیگر است. به گمانم تقریری که معاصرین در این باب ارائه کرده‌اند با این قید است و شاید با این قید باید مورد بررسی قرار بگیرد، معمولاً هم تصریح می‌کنند که چون دوره بحث زعامت سیاسی گذشته است و الان منازعات سیاسی میان ائمه علیهم السلام با اصحاب خلافت سودی ندارد، در مقام از آن بخش چشم می‌پوشیم. علمای معاصر شیعه که نام بردند (جز برخی از آنان مانند مرحوم شرف‌الدین) چنین تعبیری دارند که ما یک مرجعیت علمی درست می‌کنیم و بر اساس محور مرجعیت علمی میان شیعه و سنی توافقی پدید می‌آوریم، اما نمی‌خواهند بگویند ما در مقام واقع تفکیک می‌کنیم. در مقام بحث فعلاً می‌گوییم آن بخش که (از ابتدا) محل نزاع بوده است، امروز سودمند نیست، اما بحث مرجعیت علمی سودمند است و می‌توان از آن بهره گرفت. این که درست یا نادرست است نیاز به یک پاسخ دیگری دارد. بنابراین بیشتر یک راهبرد عملی و یک استراتژی در مقام عمل و بحث است که این کار را انجام دهیم و آیا این روا است یا نیست؟ اما چیزی که می‌خواهم اضافه کنم این است که تاریخچه این بحث به دوره معاصر بازمی‌گردد. داستان چشم‌پوشی از زعامت سیاسی ائمه علیهم السلام و شأنی مانند شأن مرجعیت علمی قائل شدن، هم در سنت شیعی و هم در

سنت غیرشيعی در تاريخ وجود داشته است. اولين جريانی که اين تئوری را باب کرد، در تاريخ به بتریه^۱ معروف هستند که در واقع اسلاف زیدیه می‌باشند. طرح اينها همين بود که نزاع زعامت سياسی یک داستان است و مراجعه به اهل بیت عليهم السلام به عنوان مرجعیت دینی یک داستان دیگر دارد. یکی دیگر از مصادیق آن در حوزه عرفان رخ داد که از آن تحت عنوان تسنن دوازده امامی یاد می‌کنند و اين هم واقعاً یک پیشینه مهمی است. یک جريانی در دوران میانه بیشتر در ايران در حوزه اهل تصوف پدید آمد که با وجود اینکه از نظر مذهبی و کلامی سنی بودند اما در غير زعامت سياسی یعنی در امر ولایت به هدایت دینی و معنوی و باطنی، مرجعیت را به دوازده امام متعلق می‌دانستند.^۲ ایشان دقیقاً دوازده امام را می‌شمردند و آنها را به عنوان قطب و ولی در حوزه دین و فرهنگ و هدایت می‌دانستند، اما در مسئله زعامت سياسی خلفای راشدین را می‌پذیرفتند. عرض بنده اين است اين طرح و تئوری که در یک قالبی در دوره معاصر باب شد، چیز تازه‌ای هم نبود. واقعاً اگر کسی بی‌ش تاريخی داشته باشد، می‌داند همين طرح تفکیک میان مرجعیت علمی و مسئله زعامت سياسی چه آسیب‌هایی می‌تواند به بار آورد و توجیه معاصرین ما که می‌گویند ما چشم‌پوشی می‌کنیم و آن دعوا دیگر فایده‌ای ندارد (درست نیست)، چرا فایده‌ای ندارد؟ اتفاقاً همه فایده‌اش همين جا است. اصلاً نمی‌خواهم بگویم ولایت و امامت فقط در زعامت سياسی است، اما حذف زعامت سياسی از مسئله امامت و ولایت، اصل

۱ «بتریه» گروهی از زیدیه می‌باشند که بعد از شهادت زید بن علی در سال ۱۲۱ هـ ق در مسیر جریان فکری زیدی شروع به کار کرد. اين فرقه منسوب به جمعی از یاران و یا واپس ماندگان طرفدار زید بن علی است. (حسن بن موسی نوبختی، فرق الشيعه، ص ۳۱) سران اين گروه شخصیت‌های متفاوتی داشته‌اند، عده‌ای محب اهل بیت معرفی شده‌اند و عده‌ای از ایشان از اهل سنت و بعضی از فقها و عده‌ای از ایشان به اصحاب امام باقر و امام صادق > معنون شده‌اند. فرقه بتریه بیشتر به دو شخصیت حسن بن صالح بن حنی و کثیر النواء منتسب است. (محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ص ۳۹۰)

۲ وقتی متصوفه نتوانستند ولایت امام علی (علیه السلام) و اولاد طاهرینش را پنهان کنند، سعی کردند که بین امامت معنوی و امامت ظاهری تفکیک ایجاد کنند؛ از اين رو گفتند: امامت باطنی از آن علی (علیه السلام) است. پس او در امور معنوی، امام بلا فصل بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شمرده شد و سایر خلفا در ظاهر، ائمه‌ی مسلمانان بودند و حکومت بر عهده‌ی آنان بود. سید علی میلانی، محاضرات فی الاعتقادات، ج ۱، ص ۱۴۵.

مرجعیت را هم زیر سؤال می‌برد. بنابراین به نظر می‌رسد این پروژه چندان موفق نبوده و امروز نیز چندان مدافعانی ندارد و همان مدافعان معدودش نیز نتوانسته‌اند بر این مدعا چندان دلیل کافی اقامه کنند. عرض بنده این است که اگر کسانی می‌خواهند در این زمینه کار کنند، باید پیشینه تاریخی آن را در نظر بگیرند و پروژه‌هایی را که در حوزه انجام شده است، بررسی کنند، آن‌گاه ببینند آن پروژه‌ها چقدر به سود تشیع بوده است و چه مواردی به اصطلاح به جاده خاکی رفته و بسیاری از شیعیان را از دایره مسئله ولایت و امامت به سمت دیگری برده است، تا آنجا که (گروهی) زیدیه شده‌اند، در کلام معتزلی شده‌اند و در فقه حنفی گشتند و آن داستان تاریخی به نام تشیع به عقب رانده شده است.

استاد اصلی بحث:

در مورد تاریخچه این بحث دو نگاه وجود دارد. بعضی معتقدند همه بزرگواران که این نظریه را مطرح کرده‌اند، بی‌واسطه یا با واسطه شاگردان مرحوم آخوند خراسانی بوده‌اند، تا جایی که حتی بعضی این دیدگاه را ناشی از نظریات مرحوم آخوند می‌دانند. ولی واقعیت این است که من هیچ ارتباطی نتوانستم پیدا کنم. تنها چیزی که من خودم گشتم و به این تبیین رسیدم، حوادث بعد از فروپاشی دولت عثمانی بوده است. یعنی به اعتقاد بنده این دیدگاه بیشتر یک راهکار برای عبور از این مرحله بوده، مرحله‌ای که امپراطوری عثمانی فروپاشیده و سهم‌خواهی‌ها شروع شده است. دولت عراق، دولت لبنان، دولت سوریه و عربستان شکل گرفته‌اند و در این میان عده‌ای می‌خواهند سهمی داشته باشند و طبیعی است که شیعیان هم بخواهند نقش‌آفرینی کنند. راهکارها و سیاست‌هایی هم که انتخاب کرده‌اند همه در این راستا بوده است، بنابراین اگرچه درست است که همه به نوعی شاگرد آخوند بوده‌اند، ولی به نظر من هیچ تأثیری از آخوند نگرفته‌اند، بلکه تحت‌تأثیر حوادث بوده است. بنده عرض نکردم که این بحث در گذشته مطرح نبوده است، بلکه عرض کردم با این تبیین، مختص این دوره است.

پرسش:

البته به نظر می‌رسد این بحث، پیشینه بیشتری دارد و به مسئله‌ای که برخی مانند سید جمال داشتند یعنی مسئله انحطاط و راه حل آن مربوط می‌شوند. در واقع عده‌ای می‌خواستند با احیای خلافت و ارجاع شیعه به اهل سنت این پروژه را پی بگیرند. به نظرم این در یک دوره زمانی و کمی قبل‌تر از آن با روشی دیگر مطرح بوده است.

پاسخ:

می‌تواند یکی از عوامل اثرگذار در این بحث باشد.

استاد طالقانی:

من فکر می‌کنم که در واقع این بحث تفکیک مرجعیت و زعامت در دوره جدید جدی‌تر شد و بیشتر هم اصحاب تقریب (که البته به گمان بنده معتدلین از اصحاب تقریب هستند) و اعاظم و استخوان‌های تقریب مانند مرحوم آقای بروجردی و امثال ایشان آن را پیگیری کردند. اولاً بنده فکر می‌کنم که این یک راهبرد کاملاً هوشمندانه برای طرح مسئله و مواجهه با آن و گفتگو با اهل سنت است، یعنی به جای اینکه از بُعد تاریخی مسئله را بررسی کنیم، از بُعد معرفت‌شناسانه و حتی اصالتاً فقهی و بُعد کلامی و اعتقادی آن را مطرح کنیم. این یک راهبرد هوشمندانه برای مدیریت بحث می‌باشد که خوب است پیگیری شود؛ از این رو با بیان آقای مکارم خیلی هم‌دل نیستم و افزون بر این من فکر می‌کنم که منطبق بحث هم همین را حکم می‌کند، چون پایه و بنیان بحث زعامت همین بحث مرجعیت علمی است. در واقع از آنجا که اهل بیت و ائمه علیهم السلام این مرجعیت فراگیر را داشته‌اند بنابراین زعامت هم از آن اینهاست نه بالعکس. بنابراین اگر بخواهیم بحث را طبقه بندی کرده و منطقی پیش ببریم، بنیان بحث، مرجعیت علمی است، بنابراین فکر می‌کنم که آن راهبرد عملیاتی کاملاً بر مبنای نظری و منطبق بحث منطبق است.

استاد ???

من قبول دارم که شیوه‌های مختلفی برای اثبات امامت و ولایت به معنای کاملش وجود دارد، که یک شیوه هم نقطه عزیمت را مرجعیت علمی قرار می‌دهد. اما هدف کسانی که چنین سخنی گفته‌اند و پروژه مرجعیت علمی را در ادبیات تقریب پیش برده‌اند، اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام و امامت ایشان بوده است و از این نقطه شروع کرده‌اند. بنده ممکن است این را در رابطه با حضرت آیت‌الله بروجردی بپذیرم و شواهدی هم در این راستا دارم - اگرچه اصحاب تقریب از مرحوم آیت‌الله بروجردی چنین قرائتی ندارند - که واقعاً به نحو هوشمندانه با مبنا قرار دادن حدیث ثقلین بحث خود را آغاز کرده‌اند. اما بسیاری از کسانی که این ادعا را مطرح کرده‌اند، مغایر این سخن گفته‌اند.

استاد طالقانی:

بنده فکر می‌کنم تمام کسانی که در این جلسه نام برده شدند، همینطور هستند. یعنی شیخ محمدحسین کاشف‌الغطا، آقای شرف‌الدین - که شما مدعی هستید از اساس اینطور نبوده است - شیخ محمدرضا مظفر، علامه طباطبایی، حتی آقای مطهری و آقای سبحانی چنین طرز فکری داشته‌اند. ولی ممکن است افرادی دیگر که اسمشان نیامد، چنین رویکردی نداشته باشند.

استاد؟؟؟

در بعضی از بزرگانی هم که نام برده شد وقتی فرد روی معیارها بیاید، می‌بیند در بحث از مرجعیت وقتی مسئله امامت و ولایت مطرح می‌شود، می‌گوید فعلاً از آن بحث نکنید چون در این جا سودمند نیست. این به آن معناست که آن استراتژی هوشمندانه را به کار نمی‌برد؛ زیرا مسئله زعامت سیاسی را از دستور کار خارج کرده است و پروژه‌ای به نام مرجعیت علمی را دنبال می‌کند. بنده معتقد هستم این طرح هوشمندانه نیست و اتفاقاً فرمایش آیت‌الله مکارم با یک بینش تاریخی، درست است. بله گاهی اوقات ما به لحظه تاریخ نگاه می‌کنیم و می‌گوییم تسنن دوازده امامی ممکن است زمینه‌های حرکت‌های بعدی از جمله صفویه را فراهم کرده باشد. می‌توانیم این را از نظر تاریخی نشان دهیم. ممکن است فوایدی برای حرکت مثلاً بت‌ریه قائل باشند، اما لحظه است. در حالی که وقتی امتداد و پیوستگی تاریخی را در نظر می‌گیرید، متوجه می‌شوید تشیع از چنین پروژه‌های بریده از امامت و ولایت، سود ندیده است، بلکه زمینه ورود به اقتباس و واردات مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ایده‌ها را فراهم کرده است که بعداً گریبان‌گیرمان شده حالا دیگر نمی‌توانیم رهاش کنیم، به دلیل اینکه در نقطه آغاز نایستاده‌ایم.

استاد طالقانی:

یعنی به خاطر اینکه بحث زعامت را مطرح نکردیم، تحت تأثیر قرار گرفتیم؟

استاد؟؟؟

نه برای اینکه ولایت و امامت را کلی مطرح نکردیم. مرحوم کاشف‌الغطا می‌فرمودند ریشه‌های این کار به بحث احیای خلافت بازمی‌گردد و از آنجاها انگیزه‌ها و اندیشه‌های آن شروع شده است امانسل بعد روی این پروژه

کار کرده اند و عیب‌های این نظریه و این پروژه را مستقیم یا غیرمستقیم گرفته‌اند. آثار مرحوم علامه عسکری که ایشان را هم می‌توانیم به‌نحوی جزء تقریبی‌ها بنامیم^۱، در نظر بگیرید. اشکال اصلی علامه عسکری به کل این پروژه چیست؟ می‌گویید اصلاً تمام این دعوی که شروع کرده‌ایم از اساس باطل است، چون جریان مقابل، منابعی را در اختیار دارد و مصادری را مبنای استدلال خودش قرار می‌دهد که تا زمانی که آن مصادر وجود دارد، این دعوا اصلاً قابل حل نیست؛ درباره زعامت سیاسی اصلاً قابل حل نیست و به طریق اولی در باب مرجعیت علمی نیز قابل حل نخواهد بود. چون شما تا آخر با آن طرف در مورد مرجعیت علمی چه می‌خواهید سخن بگویید؟ شما می‌توانید صحابه و صحاح را از دستش بگیرید؟ عرض بنده این است که نما و رویه این پروژه خیلی زیبا است و بله اگر کسی واقعاً این را به عنوان یک راهبرد قدم به قدم طراحی کرده باشد و لایه‌های بعد را هم دیده باشد و در اجرایش نیز موفق شود، قطعاً به‌عنوان نقطه آغاز، خوب است اما اگر شما این سنگ را رها کردید یعنی راهی را گشودید و آمدید به این نقطه و نتوانستید مدیریت کنید، به نظر من همین شروع هوشمندانه دقیقاً پایان بدی است و تفکر شیعه را دور می‌زند.

پرسش:

برخی از این بزرگوارانی که نام برده شد در تعریف امامت اساساً دخل و تصرف می‌کنند نه اینکه فقط در این دعوا سراغ بحث مرجعیت بروند.

استاد طالقانی:

خب ما سال‌ها و قرن‌هاست از اهل سنت به‌ویژه اشاعره در تعریف امامت تأثیر پذیرفته‌ایم. ریاست عامه فی امور الدین و الدنيا^۲. البته آن بحث دیگری است و همچنان برای بنده روشن نیست که چرا نقطه آغاز را

^۱سید مرتضی عسکری به وحدت اسلامی و تقریب مذاهب اعتقاد داشت. به باور او، زمانی سخن شیعه مقبول می‌افتد که از تهمت‌های تاریخی رهاشده شود؛ چرا که در طول تاریخ با این افتراءات بوده است که دشمنان اسلام توانسته‌اند میان شیعه و سنی کینه و عداوت ایجاد کنند. به اعتقاد او، اگر پیشانی شیعه از تهمت‌های ناروا پاک گردد و برادران اهل سنت، شیعه را بشناسند، همه دشمنی‌ها کنار می‌رود. این رویکرد در بیشتر آثار او مشهود است. او بیش از پنجاه کتاب تألیف و منتشر کرده است. برای آگاهی از تالیفات علامه عسکری رک. کتاب شناختی از علامه عسکری <https://hawzah.net>.

^۲میر سید شریف ایچی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

مرجعیت علمی، آن هم مرجعیت علمی گسترده و نه حتی مطلق گذاشته‌اند. اتفاقاً به نظرم بحث اصحاب کساء نقطه آغاز مناسب‌تری بود، بحثی که در متون آنها نیز وجود دارد و در منابع کسانی مانند احمدبن حنبل -که شاید مهمترین منبع حدیثی اهل‌الحديث سلفی یعنی وهابیت باشد- آن را حتی بیشتر از صحاح قبول دارند. به نظرم خیلی خوب می‌توان از همین‌جا شروع کرد و در خود مسند کاملاً روشن است که حداقل اصحاب کساء یک سر و گردن از بقیه صحابه بالاتر هستند. به نظرم این واضح است و یک امر عینی و توصیفی است و هر کسی این کتاب را بخواند همچین حسی به او دست خواهد داد.

استاد؟؟؟

در واقع به نظر می‌رسد در سنت اهل سنت عقبه‌هایی وجود دارد که اگر حل و فصل نشود، نمی‌توانیم بر سر مرجعیت اهل بیت با آنها به توافق برسیم، تا جایی که صرفاً با روایاتی که در رابطه با اهل‌بیت علیهم‌السلام و فضیلت بیشتر آنها نسبت به دیگر صحابه نقل شده است، نمی‌توان مشکل مرجعیت را حل کرد. سه یا چهار مسئله وجود دارد که بنده آنها را برای بحث جلسه بعد استاد طالقانی می‌گذارم.

استاد اصلی بحث:

من برای اینکه انشاءالله بحث جلسه بعد نیز کامل شود، به نکته‌ای اشاره می‌کنم. به نظرم لازم است در این بحث حتماً میان اهل‌بیت و امامت تفکیک قائل شویم، زیرا ما گاهی از مباحث امامت استفاده می‌کنیم و مبتنی بر آن ادله‌ای اقامه می‌کنیم و گاهی نیز مباحث اهل‌بیت را توسعه می‌دهیم. این در حالی است که به نظر می‌رسد اصطلاح اهل‌بیت، مفهوم و کارکردهایی دارد که با کارکرد امامت تفاوت دارد. ادله‌ای که در بحث اهل‌بیت به کار می‌بریم همان‌طور که اشاره شد شامل اصحاب کساء به خصوص حضرت زهرا می‌شود، در حالی که شاید برخی از ادله امامت ایشان را دربرنگیرد. بنابراین تفکیک اینها و ادله‌ای که بر هر یک دلالت می‌کند، در بحث مرجعیت علمی مؤثر است. آیا وقتی می‌گوییم اهل‌بیت، زعامت سیاسی را هم می‌خواهیم ضمن آن برای ایشان که شامل حضرت زهرا نیز می‌شود، اثبات کنیم؟ در حالی که شاید با ادله امامت نتوانیم این را برای‌شان اثبات کنیم. از الان پیشنهاد می‌دهم که با تفکیک بین این دو و ادله دال بر هر کدام، بحث را روشن‌تر ادامه دهیم که بتوان دقیق‌تر به مستندات استناد کرد.

استاد؟؟؟

بنده در عرض خود دقیقاً بر مفهوم اهل بیت تأکید کردم و اصلاً سراغ امامت نرفتم. اولی الامر را من فقط به عنوان محدوده مرجعیت بیان کردم.

استاد اصلی بحث:

وقتی که می‌گوییم اهل بیت اثنی عشر؛ شامل اهل بیت علیهم السلام نمی‌شود چون اهل بیت حضرت زهرا علیها السلام را نیز دربرمی‌گیرد و شما نمی‌توانید سیزده نفر را اثبات کنید.

استاد؟؟؟

وقتی که در مسئله مرجعیت اهل بیت دوازده نفر را نام می‌بریم؛ اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند. این که من دلیل دیگری دارم که صدیقه طاهره علیها السلام را هم داخل در اهل بیت می‌کنم، یک بحث است و یکی هم این است که میان اهل بیت این افراد وجود دارند و ویژگی‌های مرجعیت در آنان برشمرده شده است. همین مقدار کافی است.

استاد اصلی بحث:

یعنی میان کارکرد امامت و اهل بیت تفاوت قائل هستید یا نه؟

استاد؟؟؟

خیر تفاوت قائل نیستیم. فقط معتقدیم در صدیقه طاهره تمام اوصاف امامت و ولایت غیر از نصب وجود دارد. یعنی هیچ مانعی از ولایت و زعامت سیاسی صدیقه طاهره وجود ندارد و تمام شرایط امامت در ایشان جمع است، حالا به اراده الهی ایشان مقام فعلیت ولایت را که همان مقام نصب است، ندارند؛ اما جز آن تمام شرایط را دارا می‌باشند. به عبارت دیگر در مسئله مرجعیت ما دیگر نیازمند نصب نیستیم، در مرجعیت دایر مدار چند ویژگی هستیم؛ عصمت، علم ویژه و... که تمام اینها در رابطه با صدیقه طاهره اثبات شده است، پس مرجعیت علمی ایشان ثابت است. حالا در بحث ولایت و امامت باید یک قید بزنیم و بگوییم یک ویژگی به نام نص

داریم و آن نص در رابطه با صدیقه طاهره صادق نیست. پس تمام شواهدی که ارائه کردیم از نظر مفهوم و مصداق در رابطه با اهل بیت است. آنجا هم که می‌گوییم به اطاعت اولی الامر، امر به شده است، عرض کردم که در مفهوم مرجعیت فقط جنبه علمی وجود ندارد و مرجعیت دو حیث علمی و عملی دارد، حال در آن جهت که ما اولی الامر را ثابت می‌کنیم، آن بخش عملی را مدنظر داریم، همچنان که شما اشاره کردید تا مرجعیت علمی ثابت نشود، مرجعیت عملی و زعامت هم قابل اثبات نیست.

استاد طالقانی:

به نظرم این یک بحث جدی و دامنه‌دار است، چون شما فرمودید تنها مسئله در مورد حضرت زهرا، بحث عدم نصب است. ولی فکر می‌کنم بحث مؤنث بودن هم مطرح باشد، یعنی اینجا مانعی وجود دارد که مانع بحث می‌شود. وقتی می‌گوییم امکان ندارد یعنی امکان بالقیاس^۱ ندارد، یعنی با توجه به نظام اعتقادی-ارزشی که اسلام عرضه کرده است، امکان ندارد. عرض بنده این است که اگر قرار باشد خداوند حضرت زهرا را به عنوان امام نصب کند، باید به طور کلی نظام معرفتی-ارزشی را که برای اسلام عرضه شده است، تغییر دهد و این یک تغییر کلی است. این تغییر نگاه به زن و مرد و منزلت اجتماعی سیاسی و ... در این نظام ارزشی وجود دارد. بنابراین یا باید همه آن را عوض کند، یا اگر نمی‌خواهد همه را عوض کند، در این بحث نیز ممکن نیست، از این رو عرض می‌کنم امکان بالقیاس ندارد.

استاد؟؟؟

سخن در این است که آیا صدیقه طاهره تمام ویژگی‌های مرجع علمی را دارد یا ندارد؟

استاد طالقانی:

۱ امکان بالقیاس الی الغیر به این معنی است که یک شیء در نسبت با شیء دیگری نه وجودش ضروری است نه عدمش و این در جایی است که آن شیء دیگر، نه وجود شیء مورد نظر را تقاضا داشته باشد نه عدم آن را. این وضعیت میان دو شیء، در حالتی رخ می‌دهد که میان آن دو، علیت و معلولیتی نباشد و آن دو معلول علت واحدی نیز نباشند. (سید محمد حسین طباطبایی، نه‌ایه الحکمه، ص ۶۳-۶۵)

ویژگی‌ها را دارد، ولی بنابر این نظام ارزشی، هرگز نمی‌تواند زعامت سیاسی داشته باشد. اینها نکاتی است که می‌تواند بحث زعامت را کاملاً از بحث مرجعیت تفکیک کند. مرجعیت علمی یک بحث معرفتی است و من بعد از ظهر تلقی خودم را از مرجعیت علمی عرض می‌کنم و گمان می‌کنم که کاملاً دو بحث مختلف است. بحث زعامت سیاسی مبتنی بر یک موقعیت اجتماعی و سیاسی است و بحث‌های مختلف حقوقی دارد، در حالی که مباحث علمی، مستقل است، بحث معرفتی است و با بیان معرفت‌شناسانه معاصر، بر سر باور صادق موجه است. از این‌رو جنبه‌های اجتماعی و سیاسی و این‌ها ندارد و این اتفاق هم می‌تواند یکی از فارق‌ها و نشانه‌های تفاوت جدی بحث مرجعیت از بحث زعامت باشد.

استاد اصلی بحث:

ببخشید بحث به جایی دیگر کشیده شد. در مباحث جامعه‌شناسانه می‌گویند جامعه یک شخصیت مستقل از افراد دارد و فرد می‌تواند ویژگی‌ها و خصوصاتی متفاوت از شخصیت و ویژگی‌های جامعه داشته باشد. این بحث جامعه‌شناسی است که میان شخصیت جامعه و شخصیت فرد تفاوت می‌گذارند.^۱ اینجا هم تصور بنده این است که اهل‌بیت به عنوان یک مجموعه، شخصیت و ویژگی‌هایی دارند که از شخصیت و ویژگی‌های تک تک افراد متفاوت است. در ادله ما بعضی از ادله به به‌طور خاص اهل بیت را دربرمی‌گیرد (نه تک تک ایشان را) و در آیه شریفه قرآن هم اهل‌بیت را می‌گوید. به‌عنوان مثال ما در بحث عصمت دو نوع دلیل داریم: دلیلی که بر عصمت اهل‌بیت به عنوان یک مجموعه دلالت می‌کند و ادله‌ای که بر عصمت تک تک امامان دلالت می‌کند. یکی از تفاوت‌های ما با اهل سنت همین است که اهل سنت خیلی زور می‌زنند و به نظر خودشان هم دلیل می‌آورند برای اثبات نوعی عدالت صحابه، ولی در اثبات عدالت تک‌تک می‌مانند. تفاوت ما این است که هم بر جمع و هم بر تک تک می‌توانیم ادعای عدالت کنیم. در واقع اهل‌بیت می‌تواند چیزی در مقابل صحابه باشد و اگر صحابه را به عنوان یک مجموعه در مقابل اهل‌بیت علیهم السلام علم کرده‌اند، به این نکته توجه داشته‌اند که با تک تک کاری نداریم و همیشه هم در صدد هستند که عدالت مجموعه صحابه را اثبات کنند. با

یکی از مباحثی که در حوزه جامعه‌شناسی مطرح است این است که آیا جامعه مستقل از وجود افراد دارای هستی است و اگر جامعه وجود دارد آیا وجود او حقیقی است یا اعتباری؟ برای مطالعه در این زمینه رک. محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ در قرآن.

توجه به روایاتی هم که ما داریم می توان گفت که ویژگی ها و احکام مجموعه اهل بیت غیر از ویژگی ها و خصوصیات است که برای تک تک اهل بیت می توانیم داشته باشیم. در مرجعیت هم همینطور است. مرجعیت را گاهی برای تک تک اهل بیت و یک بار برای کل این مجموعه اثبات می کنیم. ادله ای که ما فعلاً به آنها استناد کرده ایم سفینه و ثقلین بود و دیگر ادله این مجموعه را اثبات می کرد. من نمی گویم برای تک تک ایشان ادله نیست، بلکه من خودم یکی دو روایت برای تک تک شان خوانده ام، ولی می خواهم عرض کنم دلیل وجود ندارد که بگوییم هر دو تا، یکی است؛ اهل بیت یک چیز است و ائمه و تک تک آنها چیز دیگر است.

استاد؟؟؟

فرمایش شما را بهتر بیان کنم. مدعای ما چیست؟ مدعای ما این است که اهل بیت یک واژه قرآنی است و تعیین مصداقش هم به طور مشخص در سنت نبوی صورت گرفته است. مدعای ما این است که مرجعیت اهل بیت علیهم السلام یعنی مرجعیت این سیزده تنی که با اسامی مشخص هستند. گاهی اوقات ما مرجعیت عنوان اهل بیت را ثابت می کنیم و بعد اثبات می کنیم که اهل بیت علیهم السلام بر این مصداق ثابت شده اند و گاهی اوقات مرجعیت تک تک این مصداق را اثبات می کنیم.

استاد اصلی بحث:

تبعاتش در زیدیه^۱ مشخص می شود. زیدیه می آیند روی بحث اهل بیت علیهم السلام و در مورد اهل بیت علیهم السلام تأکید می کنند و روی مجموعه زیاد کار می کنند نه روی تک تک، در حالی که ما تفاوت قائل می شویم.^۲

۱ زیدیه به پیروان زید شهید علیه السلام گفته می شود که پس از شهادتش، وی را به عنوان امام خود برگزیدند. پیدایش فرقه زیدیه به قرن دوم هجری باز می گردد، آنان پس از امام حسین؛ زید شهید فرزند امام زین العابدین؛ را امام می دانند و امام سجاد؛ را تنها پیشوای علم و معرفت می شمارند. اکثر نویسندگان زیدی بجای امام سجاد؛ حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی؛ را امام خود می دانند و زید امام پنجم شمرده می شود. (علی ربانی گلپایگانی، فرق و مذاهب کلامی، ص ۹۹)

۲ اندیشه «منصوص بودن امامت» و اعتقاد به وجود نص بر امامت اهل بیت = نقطه پیوندی است که زیدیه و امامیه را تحت عنوان عام «تشیع» قرار می دهد. اما تلقی این دو فرقه شیعی از نص بر امامت متفاوت است. از نظر امامیه، پیامبر اکرم صریحاً دوازده نفر از عترتش را به عنوان ائمه بعد از خود معرفی نموده است؛ اما از دیدگاه زیدیه، رسول اکرم ص به صورت عام به امامت عترتش

ما تفاوت قائل می شویم به این معنا که وقتی از اهل بیت علیهم السلام بحث می کنیم، روایاتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم عنوان اهل بیت علیهم السلام را بر مصادیق خاص آن تطبیق کرده است، می آوریم. روش دیگر آن است که اصلاً واژه اهل را کنار می گذاریم و بحث مرجعیت علمی را بر مدار افراد خاص مطرح می کنیم؛ افرادی که به عنوان مرجعیت علمی از آنان یاد شده است و در سنت تثبیت شده اند. بنابراین گاهی عنوان را اصل می گیریم و مصادیقش را هم مشخص می کنیم، اما گاهی از ابتدا سراغ مصادیق می رویم؛ اما به نظرم در اصل استدلال تفاوتی ندارد. البته این غیر از اثبات عدالت صحابه است، آنها در باب صحابه ادله ای کلی دارند و نمی توانند اولاً خود، دلیل شان را ثابت کنند و موقعی که به مصادیق مراجعه می کنند، موارد نقض می بینند. ولی ما به عکس هستیم، یعنی یک بار کلیت مرجعیت اهل بیت علیهم السلام را ثابت می کنیم و همان جا می گوئیم مصادیق این عنوان یک به یک اینها هستند و مصادیق را هم ثابت می کنیم. بنابراین به نظر من تفکیک این دو چندان وجهی ندارد.

مجری:

به نظر می رسد ما دست کم سه مسئله مناقشه انگیز داریم که باید در جلسات بعد بیشتر به آنها بپردازیم. نخست بحث اینکه آیا راهبرد باید از این بنیاد مرجعیت علمی آغاز شود یا نه؟ نکته بعد تفاوت دیدگاهی است که میان اساتید وجود داشت. مورد دیگر بحث اطلاق و تقیید در مسئله گستره است و اینکه آیا امکان دارد یا ندارد؟ بحث بعدی هم که در گفتگوی حضرات اساتید مطرح شد، بحث از مصادیق بود.

پرسش:

فرمودید اهل بیت علیهم السلام همه علوم را دارند، حال پرسش این است که آیا همه این علوم به ما رسیده است یا نه؟ و اگر رسیده آیا در حدی است که بتوانیم برای تولید علوم انسانی مانند روان شناسی، اقتصاد و

نص فرموده که منظور از عترت نیز همه فرزندان فاطمه (حسینی و حسینی) هستند. بنابراین، اولین شرط امامت از دیدگاه زیدیه این است که امام باید فاطمی باشد. (رک. امامت از دیدگاه زیدیه و امامی، طلوع، بهار ۱۳۸۶، شماره ۲۱)

جامعه‌شناسی یک نظام فکری تشکیل دهیم؟ اگر پاسخ به این پرسش هم مثبت است، باید پرسید چرا تا الان کار نشده است و اگر نه آیا این بحث اسلامیزه کردن علوم انسانی کار درستی است یا خیر؟

استاد؟؟؟

به نظرم این بحث مقداری خارج از دایره بحث ما است ولی به طور کلی می‌توان گفت دو مسئله مطرح است. نخست بحث کلامی است که آیا اهل بیت علیهم السلام امکان داشتن همه علوم را دارند یا نه؟ در گام دوم باید بگوییم گستره دانش اهل بیت علیهم السلام در چه حوزه‌هایی است؟ که این مورد در بحث از دامنه علم امام مطرح می‌شود. نکته بعد بحث چگونگی علم امام است که آیا بالفعل است یا بالقوه که تمام اینها مباحث کلامی است. اما بحثی مصداقی نیز وجود دارد به این معنا که آیا در عمل و جهان خارج چنین علومی عرضه شده است یا خیر؟ اگر عرضه شده آیا به میزانی هست که بتوانیم امروزه از دل آنها قواعدی استخراج کنیم و در عرصه‌های مختلف به کار بگیریم؟ این بحث دوم خارج از دامنه مباحث این جلسه است.

برای مطالعه بیشتر

۱. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۷ش.
۲. قلی پور، حسن، اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) در قرآن و سنت، معرفت، ۱۳۸۵، شماره ۱۰۸.
۳. موسوی، سید رضا، بازتاب آثار علامه عسکری در میان متفکران اهل سنت،

<http://ferghenews.com>

منابع

۱. نهج البلاغه.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۳. امامت از دیدگاه زیدیه و امامی، طلوع، بهار ۱۳۸۶، شماره ۲۱.
۴. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، امیرکبیر، ۱۳۹۴ش.

۵. جماعة التقريب بين المذاهب الاسلاميه، «اساسنامه جمعيت تقريب بين مذاهب اسلامي»، در مجموعه مقالات همبستگي مذاهب اسلامي، ترجمه و نگارش عبدالکريم بي آزار شيرازي، تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامي، ۱۳۷۷ش.
۶. جويني، ابراهيم بن محمد، فرائد السمطين، بيروت، موسسه المحمودي، ۱۴۰۰ق.
۷. حقي اوزون چارشلي، اسماعيل، تاريخ عثمانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي، ۱۳۸۰ش.
۸. رباني گلپايگانی، علي، فرق و مذاهب کلامي، قم، دفتر تحقيقات و تدوين کتب اسلامي، ۱۳۹۶ش.
۹. رضايي، مرتضي و شريفی، احمد رضا، درآمدی بر معرفت شناسی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خميني (ره)، ۱۳۸۷.
۱۰. شاکر، محمد کاظم، آشنایی با علوم قرآنی، قم، انتشارات دانشکده مجازی علوم حدیث، ۱۳۸۵ش.
۱۱. شوشتری، نور الله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۱۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله عليهم، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۳. طباطبایی، سيد محمد حسين، نهاية الحکمه، قم، مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۲۰ق.
۱۴. طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج على أهل اللجاج، ترجمه بهراد جعفري، تهران، اسلاميه، بی تا.
۱۵. عمید، حسن، فرهنگ عمید، سرپرست تألیف و ویرایش: فرهاد قربانزاده، آشجع، ۱۳۸۹ش.
۱۶. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۱۷. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، الاصفی، قم، دفتر تبلیغات اسلامي، ۱۴۱۸ق.
۱۸. کراجکی، محمد بن علي، التعجب من أغلاط العامة فی مسألة الإمامة، قم، دار الغدير، ۱۴۲۱ق.
۱۹. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، بی تا.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلاميه، ۱۴۰۷ق.
۲۱. محمد عبدالرحيم، سوالات عجيب علمای مسیحی از حضرت علی علیه السلام، ترجمه حبيب الله اکبریور، مشهد، نشر الف، ۱۳۸۶ش.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۳. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الإسلاميه، ۱۴۰۴ق.

۲۴. مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.
۲۵. مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ در قرآن، امیر کبیر، ۱۳۹۱ش.
۲۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، صدرا، ۱۳۹۸ش.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، نسل جوان، ۱۳۹۲ش.
۲۸. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعیه، دار الاضواء، بی تا.
۲۹. <https://fa.alkawthartv.com>
۳۰. <https://binesheno.com>

آشنایی با دکتر رسول رضوی

زندگی نامه

دکتر رسول رضوی، پژوهشگر و مدرس حوزه و دانشگاه در سال ۱۳۵۲ در نقده تولد یافت. دوره دبستان و راهنمایی را در مدرسه آذرآبادگان تبریز به اتمام رساند. یک سال در مدرسه علمیه ولیعصر تبریز مشغول تحصیل و در سال ۱۳۶۷ به قم منتقل شد. مقدمات را در مدرسه امام صادق(ع) و دوره سطح را نزد اساتیدی چون استاد دوزدوزانی، استاد پایانی و ... به اتمام رساند و در دروس خارج آیات عظام لنکرانی(ره)، مکارم شیرازی، سبحانی و ... شرکت کرد. در سال ۱۳۷۸ شروع به تحصیل در دوره نهم رشته تخصصی کلام اسلامی سطح چهار نموده و در سال ۱۳۸۲ این دوره را به اتمام رساند. وی به تدریس دروس مختلف در حوزه کلام اسلامی، کلام جدید، کلام تطبیقی، فلسفه، فرق و مذاهب و ... در دانشگاه قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، موسسه امام صادق(ع) و سایر مراکز حوزوی و دانشگاهی اشتغال دارد. چند کتاب و مقالات متعدد توسط ایشان به رشته تحریر درآمده است.

مدیر گروه ادیان و مذاهب مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه (مرکز مطالعات و پاسخ به شبهات)، مدیر گروه تاریخ موسسه آینده روشن، دبیر دانشنامه کلام اسلامی موسسه امام صادق(ع) جزو سوابق اجرایی ایشان است و هم اکنون ایشان عضو هیات علمی، استادیار گروه کلام، رئیس دانشکده علوم و معارف اسلامی دانشگاه قرآن و حدیث، معاون پژوهشی دانشگاه قرآن و حدیث، سردبیر فصلنامه کتاب و سنت و جانشین مدیر مسئول و عضو هیئت تحریریه فصلنامه علمی ترویجی حدیث و اندیشه را برعهده دارد.

تحصیلات حوزوی: سطح چهار تخصصی کلام اسلامی، ۱۳۸۵

عنوان پایان نامه سطح سه: سیر تطور علم کلام تاکنون

عنوان رساله سطح چهار: بررسی کلام شیعه از علامه حلی تا علامه مجلسی
وضعیت همکاری با دانشگاه قرآن و حدیث: عضو هیات علمی، استادیار گروه کلام، رئیس دانشکده علوم و معارف اسلامی دانشگاه قرآن و حدیث

فعالیت های آموزشی:

تدریس: تاریخ ادیان، مذاهب کلامی، کلام استدلالی، نهاییه الحکمه، تاریخ علم کلام، تعامل امامیه با سایر فرقه ها، توحید از دیدگاه قرآن و حدیث، نبوت از دیدگاه قرآن و حدیث، کتاب شناسی احادیث اعتقادی، مباحث اعتقادی در نهج البلاغه، آشنایی با فلسفه کارشناسی، منطق کارشناسی، کلام جدید، آشنایی با عرفان اسلامی، کلام بین المذاهب، کلام تطبیقی و... در دانشگاه قرآن و حدیث، موسسه امام صادق(ع)، جامعه المصطفی و سایر مراکز حوزوی و دانشگاهی

فعالیت های پژوهشی:

الف) کتابهای منتشر شده

۱. امام مهدی(عج) نشر: مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه
۲. بابک و نقد تاریخ نگاری: امین آذربایجان
۳. کتاب شناسی احادیث اعتقادی: دانشگاه قرآن و حدیث

ب) مقالات منتشر شده

- ۱- آیین حنیف: چاپ شده در فصل نامه کلام اسلامی
- ۲- انجیل: چاپ شده در فصل نامه کلام اسلامی
- ۳- ایمان نیاکان پیامبر: چاپ شده در فصل نامه کلام اسلامی
- ۴- ادوار تاریخی علم کلام اسلامی چاپ شده در فصل نامه معارف عقلی «
- ۵- بررسی تالیفات درباره مهدویت در حوزه علمیه بغداد، فصل نامه مشرق موعود
- ۶- سنتهای تاریخی و علائم ظهور، فصل نامه مشرق موعود
- ۷- سوء استفاده از اندیشه مهدویت در جنبش روشنیه، فصل نامه مشرق موعود
- ۸- تبریز اولین پایتخت شیعه، دوهفته نامه میثاق
- ۹- باز کاوی آئین زرتشت: مجله معارف نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه ها
- ۱۰- مهدویت اشتراکات و افتراقات، مجله شمس ولایت

- ۱۱- فرقه کیسانیه و ادعای مهدویت مجله شمس ولایت
- ۱۲- آئین بودیسم: چاپ شده در مجله صباح،
- ۱۳- آئین زرتشت چاپ شده در مجله صباح
- ۱۴- پایان تاریخ از دیدگاه اهل سنت، فصل نامه مشرق موعود
- ۱۵- بررسی تالیفات درباره مهدویت در حوزه علمیه کوفه، فصل نامه مشرق موعود
- ۱۶- آئین هندو: چاپ شده در مجله صباح،
- ۱۷- آئین یهود: چاپ شده در مجله صباح،
- ۱۸- تعامل قبیله با عقیده در عصر بعثت، فصلنامه علمی- پژوهشی کلام اسلامی شماره ۸۱/بهار ۱۳۹۱
- ۱۹- دفاع از امامیه برائت از اسماعیلیه در کتاب نقض: مجموعه مقالات کنگره عبدالجلیل رازی
- ۲۰- بشارت های کتاب مقدس از ظهور پیامبر اسلام فصلنامه علمی- پژوهشی کلام اسلامی شماره ۸۲/تابستان ۱۳۹۱
- ۲۱- نژاد پرستی و تحریف کتاب مقدس فصلنامه علمی- پژوهشی کلام اسلامی شماره ۸۳/پائیز ۱۳۹۱
- ۲۲- چیستی عمود نور: فصلنامه علمی پژوهشی علوم حدیث شماره ۶۳
- ۲۳- شیوه بیان مباحث اعتقادی در سیره حضرت محمد (ص) و حضرت عیسی: همایش اسلام و مسیحیت (ارتدکس - گرجستان) پژوهشگاه بین المللی المصطفی (ص) ۹۰/۶/۲۹

سِمَت های اجرایی

معاون پژوهشی دانشگاه قرآن و حدیث
مدیر سابق گروه ادیان و مذاهب مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه (مرکز مطالعات و پاسخ به شبهات)

مدیر سابق گروه تاریخ موسسه آینده روشن

دبیر سابق دانشنامه کلام اسلامی: موسسه امام صادق(ع)

سر دبیر فصلنامه کتاب و سنت

جانشین مدیر مسئول و عضو هیئت تحریریه فصلنامه علمی ترویجی حدیث و اندیشه

رئیس دانشکده علوم و معارف اسلامی دانشگاه قرآن و حدیث

پست الکترونیک: razavi.r@qhu.ac.ir